

مجله همه بچه های شاد

بچه های ایران

شماره هفتم • مهر ۱۴۰۲ • ۱۰۰ صفحه • ۸۰ هزار تومان



لاک پشت های هوشمند

میکل آنجلو، لئوناردو، دوناتلو و رافائل: شبیه کدام یکی هستی؟



جشن تولد
سیاره ای

مسابقه عکس های
طبیعت و تکامل



داستان تصویری
سریه هوا





دامپزشک



ستاره‌شناس



معلم



دریانورد



کتابدار



تاریخ‌دان



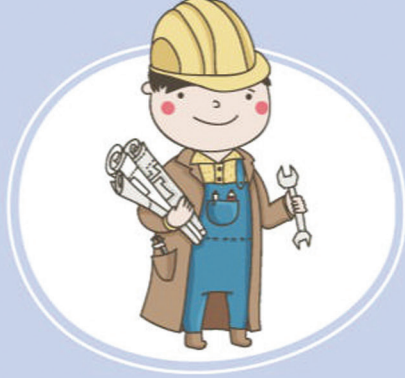
جغرافی‌دان



نگهبان باغ وحش



مزرعه‌دار



مهندس



نانوا



هنرمند



ورزشکار



لوله‌کش



اقیانوس‌شناس



مادر بزرگ

آرزو می‌کنم همه‌ی بچه‌ها بتوانند درس بخوانند و
هیچ بچه‌ای به خاطر فقر از تحصیل دور نماند.
یکتا بخش سلطان ۱۲ ساله



بچه های ایران

مجله همه بچه های شاد

ماهنامه بچه های ایران

شماره هفتم، مهرماه ۱۴۰۲

قیمت: ۸۰ هزار تومان

● صاحب امتیاز:

موسسه مطبوعاتی ایران

● مدیر مسئول:

محمدحسن روزی طلب

● سردبیر: عمو حمید

● همکاران این شماره:

زهراراد، شاهده یوسفی،

آبتین اخوت، یاسمن بخش سلطان،

راحیل صولی، سجاد باباوند، کیانا مجیری،

آریانا مستعان، سیده فاطمه شعار

● شورای سردبیری خودمانی:

باتیس اسکندرنیا، محمدابراهیم باباوند،

یکتا بخش سلطان، مرسانا حیدری،

زهراروزی طلب، آریا ساعی،

فاطمه و حلما سپهری،

دنا شهلایی، پناه و پانیا غلامنژاد،

آدرین قراگوزلو، رایان قلی تبار،

کیارش و کسری کرمی، ربیانه کاشی ها،

امیرعلی باقریان، آسنا و الناز پورکار،

مهسان رئیسی، هوتن ساری اصلانی،

مهرخ موسی سروش، شاینا شجری،

هنا صولی، امیرعلی طالبی،

محمدجواد قیادی، آنیسا گل پور سوته،

سیدکیا محقق، ضحی سادات

میرزاصطفی، هلیا سادات نبوی

● طراحی گرافیک: صادق باباوند

● سازمان آگهی ها: ۱۸۷۷ (۰۲۱)

● لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه فرهنگی

مطبوعاتی ایران



سال من، سال ما

وقتی دانش آموز هستی سالت از مهر شروع می شود. یعنی نقطه شروع هر تصمیم و برنامه ای درست از همین جا است. درست از همین نقطه است که تصمیم می گیری امسال با چه کسانی بیشتر دوستی کنی، درس هایت را چطور بخوانی. برنامه های غیردرسی ات را چه شکلی پیش ببری. صبح ها کی بیدار شوی و شب ها کی بخوابی. اگر تازه به مدرسه رفته باشی یا مدرسه ات را امسال عوض کرده باشی؛ بهتر می توانی حال سال نو را بفهمی. چون همه چیز برایت تازه گی دارد. بعضی ها از شروع تازه لذت می برند، بعضی ها هم حال و حوصله اش را ندارند. خودت را توی کدام گروه جا می دهی؟ توی هر گروهی باشی و هر حال و هوایی داشته باشی؛ باید بدانی که الان بهترین وقت برای تصمیم گیری است. الان که تصمیم بگیری و کاری را شروع کنی، خیلی زود عادت می شود برایت و می توانی به سادگی تا آخر سال آن را ادامه دهی. حتماً هر چقدر جلو برویم؛ تصمیم گیری سخت تر می شود.



باشی. چون این خانواده‌ها به فرزندان‌شان قدم قدم راه رفتن را یاد نمی‌دهند. خوش به حال بچه‌هایی که خانواده‌شان به آنها فرصت می‌دهند تا برای تهیه یک اسباب‌بازی کاری را انجام دهند و پس‌انداز کردن را یاد بگیرند. درس خواندن از اول سال مانند پس‌انداز کردن کردن است. کم است اما رفته رفته جمع می‌شود و آن وقت است که می‌شود از آن لذت برد.

به خودت بگو: «امسال، سال من است.» و بعد شروع کن برنامه‌ریختن برای ساعت به ساعت و قدم به قدم زندگی‌ات. کار سختی است و باید طاقتش را داشته باشی. امیدوارم امسال سال ما باشد، هر ماه با مجله جدید کنار هم باشیم و از زندگی لذت ببریم.

دوست و دوست‌داریت
عموحمید

اگر درس خواندن را از همین الان شروع کنی، دو ماه دیگر با کلی درس نخونده رو به رو نیستی. شاید الان با خودت بگویی چهار صفحه هم شد درس! صبر می‌کنم وقتی بیست صفحه شد؛ بعداً یاد می‌گیرم اما دقیقاً مشکل از همین جا شروع می‌شود. چرا کار ساده‌تر را انتخاب نمی‌کنی؟ می‌دانم! چون دست برداشتن از عادت‌های معمول سخت است. چون دوست‌نداری کم‌کم کاری را انجام بدهی اما باید یاد بگیری که برای بالا رفتن از هر کوهی باید قدم‌های کوچک برداری. بعضی از خانواده‌ها نمی‌گذارند بچه‌هایشان زندگی کردن را یاد بگیرند. اگر فرزندان‌شان اسباب‌بازی می‌خواهد، بلافاصله برایش تهیه می‌کنند. اگر اسباب‌بازی فرزندان‌شان خراب می‌شود یا خودشان آن را تعمیر می‌کنند یا به جای تعمیر اسباب‌بازی یک تازه‌ترش را تهیه می‌کنند. امیدوارم شما از این خانواده‌ها نداشته

تقویم مهرماه ۱۴۰۲



روز جهانی رویا



روز ملی آتش نشانی
و ایمنی

روزهای اول حمله عراق به ایران بود. روز ۷ مهر ۱۳۵۹ که دشمن به پالایشگاه نفت آبادان حمله کرد. آتش نشان‌ها از آبادان و شهرهای اطراف آمده بودند برای خاموش کردن آتش که هواپیماهای دشمن دوباره حمله کردند و ...

۲۰ سال بعد پیشنهاد شد که این روز در کشورمان به یاد آتش نشان‌ها نام‌گذاری شود تا ما یادمان باشد آنها برای حفظ ایمنی ما چقدر شجاعانه فعالیت می‌کنند. اگر ایستگاه آتش نشانی در اطراف خانه یا مدرسه‌ات وجود دارد؛ به بزرگ‌ترها پیشنهاد بده تا با هم به دیدار آنها بروید و برای‌شان یک شاخه گل هدیه ببرید. البته مراقب باش که مزاحم وقت آنها نشوی!

دنیای امروز ما حاصل رویاهای افرادی است که سال‌های قبل زندگی می‌کردند. اگر رویای پرواز نبود، هواپیما ساخته نمی‌شد. اگر رویای زندگی در جهان بدون بیماری نبود، پزشکی پیشرفت نمی‌کرد و ... درون هر رویا، امید به آینده است و هر رویاپرداز گنجینه‌ای است از اشتیاق به زندگی.

روز جهانی رویا، یادآور قدرتی است که همه ما برای تغییر زندگی‌مان و جهان‌مان داریم. در این روز با کسانی که رویایی برای زندگی بهتر دارند کنار هم بنشینید و از رویاهایتان بگویید. شاید جهان فردا همان شکلی باشد که امروز شما به آن فکر می‌کنید.

۱۲مهر سال ۱۳۳۶ اسپوتنیک ۱ به عنوان اولین فضاپیما به هوا فرستاده شد. هفته جهانی فضا که از حدود ۲۴ سال قبل توسط سازمان ملل نام گذاری شد، از این روز آغاز می شود. هر سال یک موضوع برای برگزاری برنامه هایی در ۹۵ کشور مختلف تعیین می شود، موضوع امسال هم «فضا و کارآفرینی» است.



به بزرگ ترها پیشنهاد بده تا در کنار هم فیلم «سخنرانی پادشاه» را ببینید. بعد هم با هم درباره افرادی که نمی توانند روان صحبت کنند، حرف بزنید. خیلی از افراد نمی توانند روان صحبت کنند. گاهی یک حرف و گاهی یک کلمه را تکرار می کنند. آنها معمولاً افراد باهوشی هستند که به دلیل بعضی از مشکلات فیزیکی هنگام حرف زدن دچار تاخیر می شوند. آنها می دانند که چه می خواهند بگویند و نیازی به کمک دیگران برای حرف زدن ندارند. فقط ما باید یاد بگیریم که در هنگام حرف زدن با آنها کمی صبور باشیم و با رفتارمان آنها را ناراحت نکنیم. باید صبر کنیم و به آنها فرصت بدهیم که راحت نفس بکشند و به آرامی حرف شان را بگویند. هیچ وقت حرف کسی را که روان صحبت نمی کند، کامل نکن! این نشانه ای محبت نیست و معمولاً آنها را ناراحت می کند. احترام و محبت را با صبر کردن به آنها نشان بده!



اخبار حیوانات

مادران دلفین‌ها از «زبان کودکان» استفاده می‌کنند

برای برقراری ارتباط تکرار کنند. برای این مطالعه سوت دلفین‌ها در یک دوره ۳۴ ساله ثبت شده است. محققان متوجه شدند، زمانی که دلفین‌ها در کنار گوساله‌های خود بودند، صداهای خاص‌تری تولید می‌کردند و تمایل داشتند با صدای بلندتر سوت بزنند. محققان دقیقاً نمی‌دانند که چرا دلفین‌ها، گوریل‌ها، میمون‌ها و انسان‌ها از صدای خاصی برای بچه‌های خود استفاده می‌کنند. مثلاً نوعی از فنچ‌ها در دسته‌ی پرندگان با صدای آهسته‌تری برای جوجه‌هایشان آواز می‌خوانند، دانشمندان فکر می‌کنند شاید این کار یادگیری آواز را برای جوجه‌ها آسان‌تر کند. برای دلفین‌ها نیز این می‌تواند راهی برای کمک به جلب توجه یا آموزش گوساله‌هایشان باشد.

انسان‌ها معمولاً هنگام صحبت با کودکان خردسال از صدای بلندتر، کلمات آهنگین و زبان کودکانه استفاده می‌کنند. یک مطالعه جدید نشان داده است ما تنها گونه‌ای نیستیم که این کار را انجام می‌دهیم. دلفین‌های پوزه بطری‌ای ماده نیز هنگام برقراری ارتباط با گوساله‌های خود (نوزادان) صداهای بلندتری تولید می‌کنند.

این دلفین‌ها با استفاده از صدای سوت و کلیک ارتباط برقرار می‌کنند. هر دلفین یک سوت خاص خود دارد. دلفین‌ها از این سوت برای شناسایی یکدیگر استفاده می‌کنند؛ درست همان‌طور که انسان‌ها از نام استفاده می‌کنند. این سوت‌ها در چند ماه اول زندگی دلفین ایجاد می‌شود. دلفین‌ها همچنین می‌توانند سوت دلفین‌های دیگر را به عنوان راهی

عادت اجدادی

کارشناسان می‌دانستند که لاک‌پشت‌های دریایی سبز در دریای مدیترانه دوست دارند برای تغذیه و تخم‌گذاری به مکان‌های خاص مورد علاقه خود بازگردند. اکنون، با مطالعه استخوان‌های باستانی یافت شده در سواحل شمال آفریقا، آنها فهمیده‌اند که این گونه به همان مناطقی می‌روند که اجدادشان در ۲۷۰۰ تا ۴۷۰۰ سال پیش می‌رفته‌اند.



حمام ویژه‌ی نهنگ‌ها

آیا تا به حال هنگام دوش گرفتن از لیف استفاده کرده‌ای؟ زندگی اقیانوسی چندان شیک نیست، اما نهنگ‌های گوژپشت راهی خلاقانه برای پاک کردن پوست خود پیدا کرده‌اند. آنها به بسترهای شنی در

کف اقیانوس می‌روند و بدن خود را به آن می‌مالند. بافت ناهموار اما نرم شن به آنها کمک می‌کند تا پوست مرده و انگل‌هایی که ممکن است به بدنشان چسبیده باشد را از بین ببرند. چیزی شبیه به لایه‌برداری!

بزرگترین موجود همه‌ی تاریخ!

نهنگی که حدود ۳۸ میلیون سال پیش وجود داشته است، ممکن است سنگین‌ترین حیوانی باشد که تاکنون زندگی کرده است. یک تیم بین‌المللی از دانشمندان فکر می‌کنند که «پروستوس کلوسوس» ممکن است بزرگ‌تر از نهنگ آبی امروزی و بزرگ‌ترین حیوان تاریخ باشد. بیش از ۱۰ سال پیش فسیل‌هایی از این موجود در کشور پرو پیدا شد. (پروستوس را به همین دلیل برایش انتخاب کردند.) محققان چهار دنده، یک تکه استخوان لگن و ۱۳ مهره از ستون فقرات او را پیدا کردند. مهره‌ها هر کدام حدود ۱۵۰ کیلوگرم وزن داشتند. دانشمندان در ابتدا تصور کردند که آنها تخته سنگ هستند. تیم دانشمندان پروستوس کلوسوس را با نهنگ‌های زنده و دیگر نهنگ‌های منقرض شده مقایسه کردند. آنها تخمین زدند که وزن آن بین ۹۴



کوسه‌ها آنقدرها هم که فکر می‌کنید خطرناک نیستند!

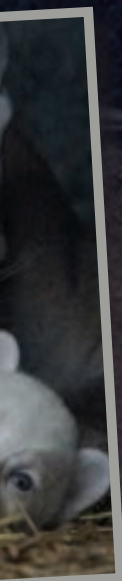
«کوسه‌ها شکارچیان ترسناکی هستند که به انسان‌ها حمله می‌کنند» اغلب مردم این‌طوری فکر می‌کنند اما دانشمندان اخیراً مطالعه‌ای انجام داده‌اند که ثابت می‌کند این درست نیست. آنها فهمیدند که کوسه‌های سفید بزرگ تقریباً هیچ علاقه‌ای به خوردن انسان ندارند. این تحقیق بیش از دو سال طول کشید و دانشمندان حتی از هواپیماهای بدون سرنشین نیز کمک گرفتند و متوجه شدند که کوسه‌ها تقریباً همیشه در مکان‌هایی مشترک با انسان‌ها شنا می‌کنند اما به دنبال شکار انسان نیستند. دانشمندان اکنون می‌دانند که کوسه‌ها ترجیح می‌دهند به دنبال زندگی دریایی و ماهی‌هایی باشند که در اعماق آب‌های اقیانوس زندگی می‌کنند.



کرم‌های شب‌تاب در معرض انقراض هستند!

خیلی بد است که شبی برسد که دیگر هیچ کرم شب‌تابی در طبیعت وجود نداشته باشد. کرم شب‌تاب گوشت‌خوار است و از حلزون و کرم و ... تغذیه می‌کند، بنابراین نقش مهمی در کنترل رشد این موجودات برای مزارع دارند. کرم‌های شب‌تاب اغلب در مرحله‌ای که لارو هستند تغذیه می‌کنند و بعد از آن دیگر در طول زندگی نیاز به غذا ندارند.

خبر ناراحت‌کننده‌ای است که ۱۸ گونه مختلف از کرم‌های شب‌تاب در معرض انقراض هستند. با تغییر سبک کشاورزی، استفاده از آفت‌کش‌ها و تخریب محیط زیست؛ کرم‌های شب‌تاب از یک طرف زیست‌گاه‌های‌شان را از دست داده‌اند و از طرف دیگر به خاطر افزایش نور مصنوعی در محیط، امکان جفت‌یابی و تولید مثل از آنها گرفته شده است.



پومای سفیدمو در باغ وحش

در برابر نورخورشید احتمالاً به مراقبت بیشتری نیاز دارد. این توله و دو خواهر و برادر رنگی‌اش در یک قفس در بسته نگهداری می‌شوند تا مادرش دچار استرس نشود یا بوی انسان را با بوی نوزادان اشتباه نگیرد که می‌تواند باعث حمله او به آنها شود. البته پدر آنها در محفظه‌ی جداگانه‌ای نگهداری می‌شود، زیرا پوماهای نر بچه‌هایشان را می‌کشند.

یک پوما در باغ وحشی در مرکز نیکاراگوئه توله آلبینو یا سفیدموی به دنیا آورد. او احتمالاً یکی از چهار پومای آلبینو شناخته شده در جهان باشد. آلبینیسم وضعیتی است که برخی از حیوانات و انسان‌ها دارند. یعنی آنها رنگ‌دانه‌ای که پوست، مو و چشم را رنگ می‌کند، کم یا اصلاً ندارند. به این رنگ‌دانه ملانین می‌گویند. این توله‌ی سفیدمو سالم است و خوب غذا می‌خورد اما به دلیل آسیب‌پذیری موجودات آلبینو



زرافه بدون خال!

روز ۸ مرداد امسال (۱۴۰۲) یک زرافه در باغ وحشی به دنیا آمد که هیچ خالی روی بدنش ندارد. مسئولان باغ وحش با نظرسنجی از مردم نام این زرافه را «کیپکه» گذاشتند که در زبان «سواحیلی» یعنی «یکی یک دانه». کیپکه احتمالاً تنها زرافه بدون خال زنده است که در جهان وجود دارد. آخرین بار سال ۱۳۵۰ در توکیو ژاپن زرافه بدون خال به دنیا آمده بود.

مسئولان باغ وحش گفته‌اند: کیپکه بلافاصله توسط کل زرافه‌ها پذیرفته شد. آن‌ها با او مثل بقیه‌ی گوساله‌ها رفتار می‌کنند و این تفاوت برای آنها مهم نیست. زرافه‌ها در طبیعت نیاز به حفاظت دارند و مسئولان باغ وحش امیدوارند کیپکه بتواند توجه مردم به سمت وضعیت و نیازهای این موجودات دوست‌داشتنی جلب کند.



تنها مورچه‌خوار سفیدموی جهان است!

با آلوین، مورچه‌خوار غول پیکر ۱ ساله آشنا شوید. او خاص است زیرا او تنها مورچه‌خوار سفیدموی شناخته شده روی زمین است! آلوین هم دچار آلبرینیسم است. بدون ملانین، خز آلوین به جای خاکستری تیره و سیاه (رنگ مورچه‌خوارها) کاملاً سفید باقی می‌ماند.



بزرگ‌ترین گربه جهان

سگ‌های بزرگ بدنام هستند که طوری رفتار می‌کنند انگار هنوز توله‌سگ‌های کوچک هستند، اما آیا تا به حال

چنین گربه‌ای را دیده‌ای؟

پس باید با «کفیر» آشنا شوی. گربه نژاد «مین‌کوون» به دلیل بزرگ‌تر بودن از گربه‌های معمولی شناخته شده است، آنها تا سه سالگی رشد می‌کنند و به وزنی بین ۵ تا ۸ کیلوگرم می‌رسند. کفیر کمتر از ۲ سال سن دارد اما وزنش به ۱۲ کیلوگرم رسیده است.

یولیا مینینا دقیقاً به خاطر خز سفید و زیبایش اسم او را کفیر گذاشت.

کفیر حالا تقریباً به اندازه دختر ۴ ساله مینینا است و می‌تواند به دستگیره‌های در برسد. مینینا می‌گوید: کفیر بسیار باهوش و مهربان است. فقط یک مشکل وجود دارد؛ شب‌ها دوست دارد از من بالا برود و بخوابد و اینطوری سخت است که بخوابم.



پی‌پی طلایی!

پی‌پی یک کرگدن که با طلا تزئین شده است، برای جمع‌آوری کمک به امور خیریه فروخته می‌شود. این سرگین (همان پی‌پی) یک بچه کرگدن است. اولین کسی که برای خرید این مجسمه عجیب اقدام کرد، شخصیت تلویزیونی سیمون کاو بود که ۲۵۰۰ پوند (حدود ۱۵۰ میلیون تومان) برای آن پیشنهاد داد. البته تا الان پیشنهادهای بیشتری هم داده شده است. پول جمع‌آوری شده در نهایت به یک موسسه خیریه می‌رسد که برای حفاظت از حیات وحش در آفریقا فعالیت می‌کند.



اسب‌های آتش‌نشان!

است که سرعت گسترش آتش را کاهش می‌دهد. این گونه اسب وحشی که تاخی نام دارد آخرین گونه اسب واقعا وحشی است که به دلیل صید بی‌رویه‌ی آن از سوی انسان‌ها از حدود ۶۰ سال قبل در طبیعت منقرض شدند و فقط در اسارت وجود دارند، از آن زمان تا به حال برنامه‌هایی برای بازگرداندن آنها به طبیعت اجرا شده است.

گله‌ای از اسب‌های وحشی کمیاب در ارتفاعات کشور اسپانیا رها شدند، با این امید که بتوانند به جلوگیری از آتش‌سوزی‌های جنگلی کمک کنند. ارتفاعات ایبری در اسپانیا منطقه‌ای کوهستانی است که در آن درختان اُرس، بلوط و کاج رشد می‌کنند. افزایش دما گیاهان را خشک می‌کند و باعث می‌شود که آنها به راحتی آتش بگیرند. کار اسب‌ها خوردن برگ‌های خشک درختان

مسابقه عکس‌های

تحقیقاتی می‌توانند در آن شرکت کنند. مسابقه در چهار گروه برگزار می‌شود: «تحقیق در عمل»، «حفاظت از سیاره ما»، «گیاهان و قارچ‌ها» و «دیرینه‌پژوهی». علاوه بر کیفیت عکس‌ها، روایت پشت آنها هم مهم است.

محققان از سراسر جهان در مسابقه عکاسی بوم‌شناسی و تکامل شرکت کردند. نتیجه، مجموعه‌ای تماشایی از عکس‌هایی است که شگفتی‌های طبیعت را نشان می‌دهند. این مسابقه تخصصی است و فقط اعضای موسسات



«برنده اصلی»
کورنلیا ساتلر

قارچ مهاجم با رنگ پرتقالی‌اش شاید زیبا و خیره‌کننده به نظر برسد اما پیامدهای آن باعث نگرانی است.

طبیعت و تکامل

سال ۲۰۲۳

بهترین عکس گروه «تحقیق در عمل» ویکتور هورتاس

ویکتور هورتاس لحظه‌ای را به تصویر می‌کشد که تیم تحقیقاتی یک وسیله نقلیه کنترل از راه دور را در میان صخره‌های مرجانی می‌فرستد و امکان بررسی نقاط دور از دسترس را فراهم می‌کند. این تیم گونه‌های جدیدی را کشف کردند.



عکس دوم گروه «تحقیق در عمل» جیمز بانیان

محققان در حال کالبد شکافی جسد یک نهنگ گوژپشت به گل نشسته هستند.





بهترین عکس گروه «گیاهان و قارچ ها» ژائو آرائوخو

ژائو آرائوخو، قارچ شناس لحظه ای
جذاب را ثبت کرده است که قارچی
بدن یک مورچه زامبی را آلوده می کند.

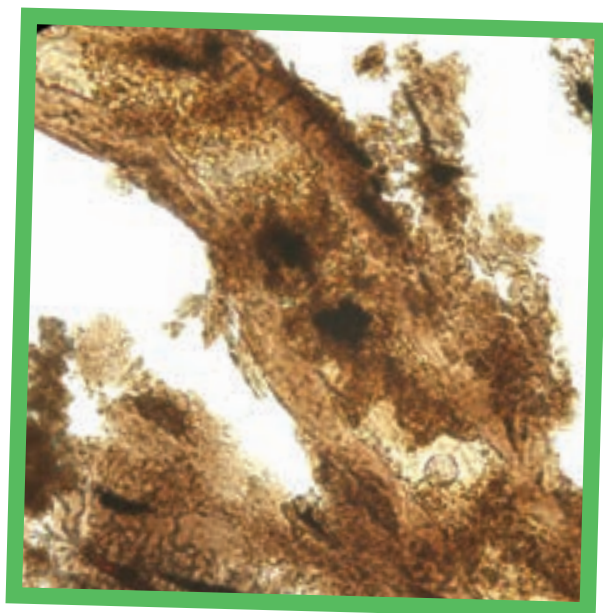


عکس دوم گروه «گیاهان و قارچ ها» روبرتو گارسیا روا

ژائو آرائوخو، قارچ شناس لحظه ای
جذاب را ثبت کرده است که قارچی
بدن یک مورچه زامبی را آلوده می کند.

بهترین عکس گروه «حفاظت از سیاره ما» روبرتو گارسیا روآ

روبرتو گارسیا روآ، زیست شناس تکاملی و عکاس محیط زیست درباره عکسش می‌گوید: «زنبورداری پایدار راه‌حلی الهام‌بخش برای مبارزه با جنگل‌زدایی است. چیزی که این ابتکار را استثنایی‌تر می‌کند این است که بخشی از سود آن به حفاظت از شامپانزه‌ها اختصاص می‌یابد.»



عکس دوم گروه «دیرینه‌پژوهی» یاسمینا ویمن

دکتر یاسمینا ویمن، دیرین‌بیولوژیست مولکولی از طریق میکروسکوپ یک رگ خونی دایناسور دیپلودوسید را با قدمت تقریباً ۱۵۰ میلیون سال را نشان می‌دهد.



بهترین عکس گروه «دیرینه‌پژوهی» جردن مالون

یک تخم دایناسور که قدمت آنها به حدود ۷۲ تا ۶۶ میلیون سال پیش می‌رسد. این تصویر دیجیتالی بر اساس کشف فسیل تخم هادروسور کشف شده در چین، ساخته شده است.

لذت یک تجربه جدید

یادگیری کنار آمدن با تغییرات به شما کمک می‌کند، مشتاقانه منتظر تجربه‌های جدید باشی.

آیا امسال به مدرسه یا کلاس جدیدی می‌روی؟ این چیزی است که همه آن را تجربه می‌کنند و فرصتی است که می‌تواند مهارت‌های شما را برای روبه‌رو شدن با تغییرات در آینده زیاد کند.

تغییر اتفاق می‌افتد

تغییر بخشی عادی از زندگی است. ممکن است مدرسه قدیمی خود را ترک و مدرسه جدیدی را شروع کنی، به کلاس دیگری بپیوندی یا به خانه جدیدی بروی، و این کار برایت عجیب و ترسناک باشد. یادت باشد نمی‌توانی برای هر تغییری که قرار است اتفاق بیفتد از قبل آماده و خبردار باشی، اما می‌توانی یاد بگیری که چگونه با آن کنار بیایی. ماهر شدن در روبه‌رویی با تغییرات، تا آخر عمر به شما کمک می‌کند.

از تغییر استفاده کن

حتی اگر برای رفتن به یک مدرسه جدید هیجان‌زده باشی، همچنان می‌توانی احساس اضطراب، غمگینی یا نگرانی هم داشته باشی. اینها احساسات عادی‌ای هستند، به خصوص اگر مجبور باشی دوستان یا معلمان مورد علاقه‌ات را رها کنی. سعی کن در مورد این



احساسات با خانواده یا دوستان صحبت کنی. اگر غمگین هستی، نشانه آن است که تجربه خوبی داشته‌ای که از پشت سر گذاشتن آن متأسفی. اگر غمگین نیستی، احتمالاً برای چالش شروع جدید آماده هستی.

تغییر را مدیریت کن

احساسات خود را به گونه‌ای بگو که برایت احساس خوبی داشته باشد. شاید بهتر است به جای حرف زدن یک نقاشی درباره‌ی آن بکشی یا یک داستان درباره‌اش بنویسی یا کار دیگری که خودت می‌دانی حالت را خوب می‌کند.

تلاش کن هر دو طرف تغییر را ببینی. نه تنها چیزهایی را که متفاوت هستند، حتی چیزهایی که یکی هستند را هم توی یک فهرست بنویس و به فرصت‌هایی که از تغییر به دست آمده فکر کن. ممکن است شگفت‌زده بشوی!

تغییر فرصتی است برای انعطاف پذیرتر شدن و یادگیری روبه‌رویی با چالش‌های زندگی. تغییراتی که توی مدرسه اتفاق می‌افتد،

تمرین‌های خوبی هستند.

حواست به احساسات چند هفته اول باشد و سپس آنها را با چیزی که انتظارش را داشتی مقایسه کن. شگفت‌زده خواهی شد. دفعه بعدی که تغییر بزرگی رخ می‌دهد، می‌دانی که چگونه احساسات اولیه‌ات را کنترل کنی و از این فرصت بهره بیشتری ببری.

نکات مهم برای مدیریت خوب تغییرات

- هر روز فقط یک روزت را مصرف کن! به جای نگرانی در مورد چیزی که ممکن است در آینده اتفاق بیفتد یا نیفتد، حواست به همان روزی باشد که توی آن هستی. از همان روز استفاده کن!



- به تغییراتی که قبلاً تجربه کرده‌ای فکر کن، مانند عضویت در یک تیم جدید یا پارک محل بازی، و اینکه چگونه با آن کنار آمدی.



- پایان‌ها را جشن بگیر و اوقات خوش را به خاطر بسپار؛ با صحبت کردن یا نوشتن خاطرات کلاس یا مدرسه قدیمی.

هر تصمیم چقدر خرج دارد؟

دوست داری برای نهار امروز
چه بخوری؟

چند مرتبه وقتی می‌خواستی
یک غذا سفارش بدهی دچار
دودلی شده‌ای که الان کدام غذا
را می‌خواهی بخوری؟ این یک
تصمیم ساده است اما چرا باید
به آن فکر کنیم؟ زیرا هر تصمیمی
هزینه دارد. مهم‌ترین هزینه‌ی
آن «هزینه فرصت» است. شما
فقط یک معده داری و برای نهار
فقط یک غذا می‌توانی بخوری.
با انتخاب هر غذایی فرصت
خوردن غذاهای دیگر را از دست
می‌دهی. یک مثال دیگر! به کدام
مدرسه می‌روی؟ با انتخاب این
مدرسه، هم‌زمان فرصت رفتن به
مدرسه‌های دیگر را از دست داده‌ای،
زیرا در هر لحظه فقط می‌توانی در
یک مدرسه حضور داشته باشی.
شاید برایت موقعیت مشابه
دیگری هم پیش آمده باشد. فکر
کن پول‌هایت را پس‌انداز کرده‌ای



و حالا می‌خواهی برای خریدن یک اسباب بازی از آن استفاده کنی! هر چیزی را که انتخاب کنی، دو اتفاق برایت می‌افتد. اول این که بخشی از پس‌اندازت را از دست می‌دهی. شاید هم همه‌اش را.

شاید حتی مجبور شوی برای آن کمی پول قرض بگیری. (اگر مجبور شوی قرض بگیری یعنی حتی فرصت‌های آینده‌ات را هم پیش‌پیش هزینه کرده‌ای!) دوم این که فرصت انتخاب کردن همه یا بخشی از اسباب‌بازی‌های دیگر را از دست می‌دهی.

حالا به انتخاب‌هایت نگاه کن! هر انتخاب خرج دارد و با هر انتخاب فرصت انتخاب‌های دیگر از دست می‌رود. پس اگر می‌خواهی همیشه و در همه جا از زندگی‌ات لذت ببری، باید به انتخاب‌هایت خوب فکر کنی و هزینه‌های فرصت آن را بسنجی.

مدیریت پول یک مهارت مهم است اما توی مدرسه آن را یاد نمی‌دهند. بعضی از خانواده‌ها تلاش می‌کنند تا با کارهای ساده‌ای فرصت یاد گرفتن آن را به ما بدهند. مثل تعیین مقدار مشخصی پول توی جیبی که به صورت روزانه، هفتگی، ماهانه یا هر شکل دیگری به ما داده می‌شود. حالا می‌توانیم انتخاب کنیم که قرار است با این پول چه فرصت‌هایی داشته باشیم. این که با خرید خوراکی آن را هزینه کنیم یا مثلاً با بردن لقمه‌های خانگی آن را پس‌انداز کنیم؟ با

آن لوازم‌التحریرهای قشنگ بخریم یا آن را برای خریدن کتاب‌های دوست‌داشتنی کنار بگذاریم؟ اگر از قبل به نیازهایت و مقدار پولی که برای آن لازم داری فکر کنی و بعد با یک برنامه مشخص راه رسیدن به خواسته‌هایت را تنظیم کنی، در اصل توانسته‌ای بودجه‌بندی کنی. بودجه یعنی برنامه‌ریزی برای مقدار پولی که می‌توانی به دست بیاوری و کارهایی که می‌خواهی با آن انجام دهی.

اگر دوست داری از مدیریت مالی در زندگی‌ات لذت ببری، وقتی تصمیم به خریدن چیزی گرفتی از خودت بپرس: «نیاز دارم» یا «دوست دارم»؟ نیاز داشتن یعنی تنها انتخاب. مثلاً نیاز داری که غذا بخوری. دوست داشتن یعنی هزینه فرصت. مثلاً دوست داری نان بخوری یا برنج؟ چون با خوردن هر دو گرسنگی‌ات برطرف می‌شود. مثل این که یک مداد زیبا و یک مداد معمولی هر دو می‌نویسند و بالاخره هم تمام می‌شوند اما تفاوت در هزینه‌ای است که برای آن انجام می‌دهی! دوست داری درباره مدیریت مالی باز هم با هم حرف بزنیم؟





شروع پرقدرت

ابرقهرمان!
بیا سال تحصیلی
جدید را با قدرت
و پرانرژی شروع
کنیم! آماده‌ای؟



۶. صبر کن: بعضی‌ها همین که به درس جدید می‌رسند، جمله اول تمام نشده، شروع می‌کنند سوال پرسیدن یا با خودشان کلنجار رفتن که من این را نفهمیدم! من یاد نمی‌گیرم. کمی صبر کن تا درس تمام شود. اگر متوجه نشدی برگرد و دوباره آن را مرور کن. بعد از خودت بپرس کجا را متوجه نشدی. شاید مساله ریاضی را بلدی حل کنی اما مشکل این‌جاست که مساله را نمی‌توانی بخوانی و باید روی املا و زبان بیشتر کار کنی!

۷. قدرتت را آزمایش کن: وقتی درسی را یاد گرفتی، کتاب درسی را بگذار کنار و چیزی را که یاد گرفته‌ای توی جاهای دیگر امتحان کن. قدرت ریاضیات را با حساب کردن خریدهای روزانه خانه امتحان کن. زبان فارسی را با خواندن کتاب‌های دیگر و ...



این سال تحصیلی را با اشتیاق برای کشف، یادگیری و رشد شروع کن!



۱. خواب فوق‌العاده: بدن ما نیاز به مراقبت دارد. خواب برای تنظیم بخش‌های مختلف بدن لازم است. برای شروع یک روز خوب، باید خواب کافی داشته باشیم. بنابراین، مطمئن شو که یک خواب خوب شبانه داری تا برای ماجراجویی‌های مدرسه توان داشته باشی!



۲. حفظ پاکیزگی: همه پاکیزگی را دوست دارند، شما دوست نداری؟ پاکیزگی فقط دست و صورت و لباس تمیز نیست. کیف و میز تمیز و مرتب هم بخشی از پاکیزگی است. وسایلت را هر روز مرتب کن و هر چیز اضافه را از محل مطالعات دور کن. تاثیرش را آخر سال متوجه می‌شوی.

۳. قدرت لباس پوشیدن: برای رفتن به مدرسه لباس مناسب انتخاب کن. نه قرار است بروی مهمانی، نه توی خانه هستی. کدام لباس‌ها هم برای بازی‌های زنگ تفریح مناسب است هم برای نشستن توی کلاس؟



۴. اسم رمز: یک شعر که دوست داری را خوب یاد بگیر و حفظ کن. هر روز صبح قبل از رفتن به مدرسه، همان وقتی که داری آماده می‌شوی برای شروع یک روز تازه اسم رمزت را با خودت زمزمه کن. اسم رمز برای هر عملیات مهمی ضروری است.

۵. احترام به دیگران: وقتی با صدای بلند سلام کنی و لبخند بزنی، مهربانی کرده‌ای. همین برای گرفتن انرژی و قدرت کافی است. حالا اگر دیگران هم همین کار را بکنند، مثل این است که وسط بازی یک جان به جان‌هایت اضافه شود.



حالا کی احمق است؟



«علیم جان» کوچولو دوست داشت توی جعبه ماسه بازی که گوشه حیاطشان بود وقت بگذرانند. اما همسایه بدجنسشان به نام «هوشور» هر روز بازی اش را خراب می کرد.



هوشور دائم علیم‌جان را مسخره می‌کرد. او فریاد می‌زد: «چنگک و بیل علیم‌جان مخصوص احمق‌ها است!» یا «علیم‌جان موهایش را مدل احمق‌ها کوتاه کرده است.» علیم‌جان از حرف‌های همسایه غمگین و عصبانی بود. پس از مدتی او دیگر برای بازی سراغ جعبه ماسه نرفت. با خودش گفت: «چه فایده‌ای دارد، وقتی همیشه غمگین می‌شوم؟» اما خیلی زود فهمید که اشتباه می‌کند و تصمیم گرفت به هوشور درس خوبی بدهد. با خودش گفت: «من می‌خواهم توی جعبه ماسه بازی کنم! این انتخاب من است، فقط باید به او نشان دهم که حق ندارد مرا اذیت کند.» علیم‌جان به سراغ خانه همسایه رفت و زنگ در را زد. علیم‌جان به هوشور گفت: «دوست دارم قلعه ماسه‌ای بسازم. می‌توانم سلطت را قرض بگیرم؟»

هوشور به علیم‌جان خندید و گفت: «حتماً. یک پسر احمق می‌تواند سطل احمقانه هم داشته باشد!» یک سطل پلاستیکی به علیم‌جان داد و در را بست و البته همچنان می‌خندید.

علیم‌جان سطل را با ماسه پر کرد و بزرگترین قلعه ماسه‌ای را که می‌توانست ساخت. خیلی خوش گذشت! خیلی خوب بود که دوباره به جعبه ماسه‌اش برگشته بود.

روز بعد که وقت برگرداندن اجناس قرضی رسید، علیم‌جان یک لیوان پلاستیکی کوچک در سطل گذاشت.

قبل از اینکه هوشور حرف بزند، علیم‌جان دستش را در سطل فرو کرد و لیوان را بیرون آورد. هوشور که گیج شده بود، پرسید: «این چیست؟»

علیم‌جان لیوان پلاستیکی کوچک را بالا گرفت و گفت: «تبریک می‌گوییم! سطل تو بچه داشت!» هوشور متعجب ابروهایش را بالا انداخت، اما لیوان پلاستیکی را با سطلش گرفت.

وقتی علیم‌جان به خانه رفت، هوشور فکر کرد: «چقدر علیم‌جان احمق است، یک سطل به او قرض دادم و او هم سطل و هم لیوان پلاستیکی را به من پس داد.» و با خودش خندید.

فردای آن روز علیم‌جان دوباره به سراغ هوشور رفت و مودبانه پرسید: «باز هم سلطت را به من قرض می‌دهی؟» وقتی هوشور سطل را به او داد، علیم‌جان گفت: «من چیزی ندارم که با آن ماسه بریزم. به یک لیوان پلاستیکی هم نیاز دارم.»



هوشور آن قدر گیج لیوان پلاستیکی بود که یادش رفت علیم جان را مسخره کند. در حالی که هم سطل و هم لیوان پلاستیکی را به علیم جان کوچولو می داد، گفت: «حتماً.»

علیم جان اما این بار اجناس امانتی را پس نداد. بعد از چند روز، هوشور تصمیم گرفت به سراغ همسایه اش برود و اسباب بازی هایش را بگیرد. هوشور سراغ علیم جان رفت و پرسید: «سطل و لیوان پلاستیکی ام را به من پس می دهی؟»

علیم جان آهی کشید: «خیلی متاسفم اما سطل تو از دنیا رفت.»

«چه؟!؟» هوشور با عصبانیت فریاد زد. «سطل ها نمی میرند!»

علیم جان بلافاصله گفت: «چرا که نه! وقتی سطلی بتواند بچه دار شود. حتماً می تواند بمیرد.»

هوشور اخم کرد. اما چه می توانست بگوید؟ او می دانست که این یک حقه است، اما نمی دانست چگونه پاسخ دهد. بعد دید که علیم جان پوزخند می زند.

«حالا چه کسی احمق است؟» علیم جان این را گفت و ادامه داد: «فقط می خواستم به تو درسی بدهم!» سپس چهره اش تغییر کرد و شانه هایش افتاد: «آیا متوجه می شوی که آزار دادن دیگران باعث احساس بد و غمگین شدن آنها می شود؟ کاش این طوری با من رفتار نمی کردی. به هر حال، سطلت اینجاست.»

هوشور زیر چشمی به سطل نگاه کرد، سپس به علیم جان که دور می شد. هوشور خجالت می کشید.





چه می‌شد اگر مثل عقاب بال داشتیم؟



تصور کن مانند عقاب در آسمان پرواز می‌کنی و با
بال‌های قدرتمند سوار باد می‌شوی. این رویایی است
که بسیاری از ما داریم. اگر قرار بود انسان مانند پرنندگان
پرواز کند، چه می‌شد؟

ما به بال‌هایی نیاز داریم که حداقل ۶٫۵ متر طول داشته باشند

بدن پرندگان برای پرواز ساخته شده است، استخوان‌های آنها توخالی و سبک است تا پرواز را برای آنها آسان‌تر کند. استخوان‌ها برای حمایت از بال‌هایشان طراحی شده‌اند. ساختار استخوان‌ها به شکلی است که به پرنده اجازه می‌دهد بال‌های خود را به راحتی و با تمرکز حرکت دهد. این استخوان‌ها برای خیلی از کارهای روزمره ما آسیب‌پذیر هستند.

اگر بخواهی مانند عقاب پرواز کنی، به بال‌های بسیار بزرگی نیاز داری. میانگین طول بال‌های عقاب بین ۱٫۵ تا ۲٫۵ متر است، آن وقت انسان برای چنان پروازی به بال‌هایی با طول حداقل ۶٫۵ متر نیاز دارد. حرکت با چنین بال‌های بزرگی در روی زمین احتمالاً غیرممکن است. فکر کن بخواهی با این بال‌ها توی خیابان قدم بزنی یا از مغازه‌ای خرید کنی. بروی شنا یا فوتبال بازی کنی!

هر موجود زنده‌ای همان‌طور که هست عالی است! درست است که ما نمی‌توانیم مانند عقاب‌ها پرواز کنیم، اما همچنان مهارت‌ها و ویژگی‌های خاص خودمان را داریم. فراموش نکن که عقاب‌ها هم نمی‌توانند مثل ما بدوند و بازی کنند!

قسمت چهارم

دایناسورها پروبال و استخوان‌ها

در شماره‌های قبل خواندیم که وقتی استخوان‌های پراکنده از زیر زمین بیرون آمد، مردم درباره آن شروع به خیال‌پردازی کردند. افرادی هم تلاش کردند تا با اطلاعات کمی که می‌توانستند از این استخوان‌ها پیدا کنند، تحقیق درباره زندگی دایناسورها را شروع کنند و حالا ادامه داستان.

۱۰۰ :
ثابته اول





پتروداکتیل یا بال انگشتی
اولین بار در سال ۱۱۶۳ هجری
خورشیدی در باواریا (آلمان)
کشف شد. اما نامی نداشت تا
سال ۱۱۸۸ هجری خورشیدی که
ژرژ کوویه آن را نام گذاری کرد.

من معتقدم که
پتروداکتیل یک
ماهی نبود، بلکه
پرواز می کرد!



ایننگ در آذر
۱۲۰۷ هجری
خورشیدی موجود
کوچک تری را پیدا
کرد، تقریباً به
اندازه یک کلاغ.

این اولین نمونه
از این نوع بود که
در انگلستان پیدا
می شد.



سال ۱۱۷۳ هجری
خورشیدی، کوویه
به عنوان دستیار
رئیس بخش
آناطومی در مؤسسه
فرانس (پاریس)
استخدام شد.

او خیلی زود به
یکی از مهمترین
دانشمندان اروپا
تبدیل شد.





این‌ها شبیه
هیچ چیزی
نیست!

کوویه آنها را
با فیل‌های
آفریقایی و هندی
مقایسه کرد.



گفته می‌شد که حیوانات آمریکایی
کوچک‌تر از اروپایی‌ها هستند، به
همین دلیل برخی از استخوان‌های
فیل آمریکایی که در دهه ۱۱۶۰ هجری
خورشیدی پیدا شده بود برای
مطالعه فرستاده شد.

احتمالاً این به
اندازه کافی برای
فرانسوی‌ها بزرگ
باشد!

مقصد:
فرانسه



و ساخته‌اش از سری
استخوان‌های هلندی
را ماموت نامید.

و این یک چیز کاملاً
جدید است!

او استخوان‌ها را
سر هم کرد و نام
آن را «ماستودون»
گذاشت.

وقتی کوویه
چاق شد،
«ماموت» به
لقب او
تبدیل شد!

حتی افسانه یا کواوی در مورد موجود
غول پیکر شبیه خرس ممکن است بر
اساس فسیل‌های ماستودون کشف
شده توسط بومیان آمریکا باشد.

«همه سندها به
دنیایی قبل از
دنیا ما اشاره
می‌کنند که با
یک فاجعه ویران
شده است.»

کوپه هر متنی
را که درباره
استخوان‌های
فسیل شده
پیدا می‌کرد،
می‌خواند.

«در آمریکا جنگ بین
یا کواوی و حیوانات
دیگر باعث شد که آنجا
پر از استخوان شود.»

یک ماموت یخ‌زده بلافاصله
پس از انتشار مقاله کوپه در
سیری پیدا شد...

مردم فکر می‌کردند
هیچ گونه‌ای به طور
کامل از بین نمی‌رود.

با این که هیچ کسی
از سال ۱۱۰۰ هجری
خورشیدی «دودو»
ندیده بود.

... نشان داد
که شبیه هیچ
حیوان زنده‌ای
نیست.

کوویه به «هماهنگی اعضا» باور داشت.
این که اعضای بدن باید با هم ارتباط داشته
باشند تا موجودی زنده باشد.

برای این که شیر
یک شکارچی
خوب باشد...

... بدنش باید
قدرتمند و سریع
باشد.

یک علف خوار معمولاً
نیاز به فرار از دست
گوشت خواران دارد.

پنجه و دستانش
باید طعمه را محکم
بگیرد.

دل و
روده اش باید
بتواند گوشت
را هضم کند.

دندان هایش
باید قوی باشد.

اجازه دهید دنبال حیوانات
اسطوره‌ای نگردیم. طبیعت
نمی‌تواند چنین ویژگی‌های
غیرممکنی را کنار هم بگذارد.

کسی که در آناتومی
ماهر است، ممکن است
چیزهای زیادی حتی در
مورد حیوانی به کوچکی
یک دندان بگوید!

کوویه



مانتل طی چندین سال، فسیل‌های ایگواندون بیشتری پیدا کرد. دانشمندان امروز فکر می‌کنند که آن موجود این شکلی بوده است.





مانتل یک سال از ویلیام
با کلند در کشفش عقب‌تر
بود...

... و کشف مگالوسور
از هر نظر بر
ایگوانودون سایه
انداخت.

مانتل همچنین
هیلائوسور هم پیدا
کرد.

با توجه به یک ویژگی مشترک ستون فقرات در ایگوانودون، مگالوسور و هیلائوسور، یک آناتومیست جوان باهوش در سال ۱۱۹۱ هجری خورشیدی دایناسورها را طبقه‌بندی کرد.



داینوس (لغت یونانی) صفت. وحشتناک، غول‌پیکر، شگفت‌انگیز

[اشاره به: ناشناخته، قدرتمند، ترس‌آور.]

ساروس (لغت یونانی) اسم. مارمولک.

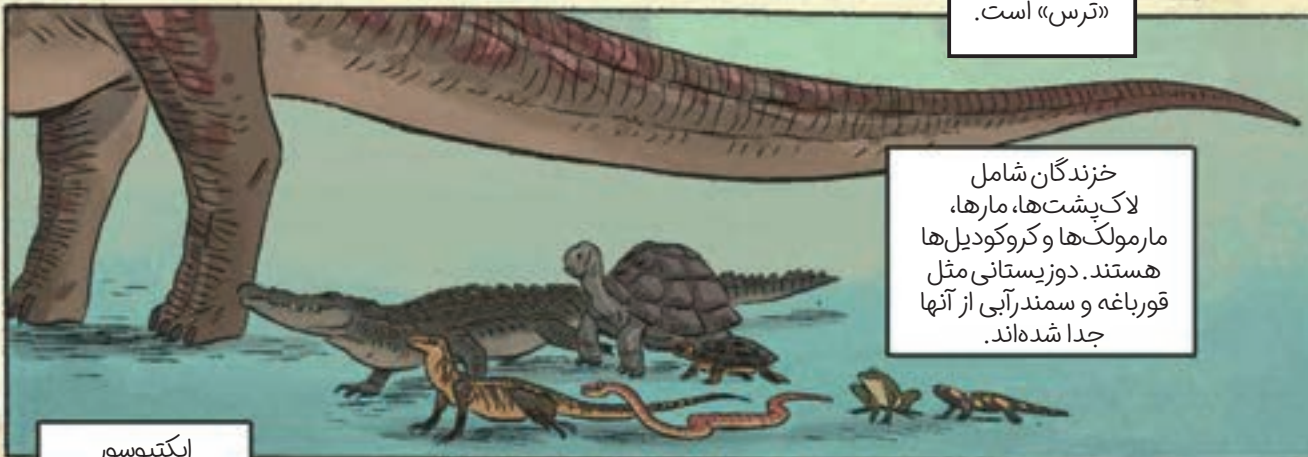
عجب، می‌خواهم اسم‌شان را بگذارم «خزنده‌غول‌پیکر».



دینو یک هیولای افسانه‌ای یونانی و یکی از سه پیرخواهر بود که از زمان تولد موهایشان سفید بود و فقط یک دندان و یک چشم مشترک داشتند.

او با خدایان دریا، سیکلپ (اسطوره یک چشمی)، ازدهای ۱۰۰ سر و مدوزا (زن زشتی که هر کسی او را می‌دید سنگ می‌شد) نسبت داشت.

نام او به معنای «ترس» است.



خزندگان شامل لاک‌پشت‌ها، مارها، مارمولک‌ها و کروکودیل‌ها هستند. دوزیستانی مثل قورباغه و سمندرابی از آنها جدا شده‌اند.

ایکتیوسور و پلیسیوسور برای زندگی دریایی در دسته‌بندی خاص خود قرار گرفتند.



پتروسورها که دیرتر کشف شدند، در تقسیم‌بندی طبقه اختصاصی خودشان را پیدا کردند.





اوون برای تهیه
نمونه‌های حیوانات و
یادداشت برداری برای
مجموعه‌اش، شکارچی
استخدام کرد.



ریچارد اوون به عنوان
شاگرد در بیمارستان
زندان، حرفه پزشکی را
آغاز کرد.

او در همکاری
با جراح زندان
تجربه‌های زیادی ...



... در تشریح بدن به دست آورد.



بله خانم
اوون!

ببریدش آن طرف.
خودتان که می‌دانید
آزمایشگاه کجاست؟

در عرض چند سال، شهرت او
به حدی رسید که هر حیوانی
که در باغ وحش می‌مرد، به
خانه او برده می‌شد تا اوون
تشریحش کند.



حادثه کالسکه او را
گرفتار درد دائمی کرد.

پس از یک عمر
تحقیقات، مانتل متوجه
شد که از خانواده دور و
از نظر مالی ورشکست
شده است.

جرق

اما او به مطالعه ایگوانودون
ادامه داد و با یافتن
استخوان‌های بیشتر،
ایده‌هایش را اصلاح کرد.

مانتل دریافت که پاهای
جلویی ایگوانودون‌ها
کوتاه‌تر از پاهای عقبی
بوده و همین باعث شد
که فکر کند احتمالاً او
روی دو پا راه می‌رفته
است.

ده‌ها اسکلت ایگوانودون در
سال ۱۲۵۷ هجری خورشیدی
در معدن زغال‌سنگ پیدا و
توسط لوئیس دولو سرهم
شدند، و معلوم شد تعدادی
از فرضیه‌های مانتل درست
بوده است.

این داستان ادامه دارد

تقریباً ۱۳ درصد از مساحت پرو به پارک‌های ملی پر جنب و جوش و مناطق طبیعی حفاظت شده آن اختصاص دارد. پارک ملی «مانو»، یک منطقه ثبت شده در سازمان جهانی یونسکو به عنوان میراث جهانی است. منطقه‌ای با تنوع موجودات باورنکردنی که در آن می‌توانید گیاهان و جانوران زیادی را پیدا کنید. پارک ملی «واسکاران» در «آند» دارای مناظر

حیات وحش

پرو دارای تنوع استثنایی از حیات وحش است. به خاطر کرکس‌های آند، خرس‌های عینکی، پلنگ‌ها و لاما و آلپاکای نمادین شهرت دارد. آلپاکا هم گونه‌ی خاصی از لاما است. گونه‌های پرندگان فراوان آن، با گونه‌هایی مانند پنگوئن هومبولت و خروس سنگی سرزنده آند که نوعی پرنده نازنجی و مشکی از خانواده جواهر مرغ است، آن را به بهشتی برای علاقه‌مندان به تماشای پرنده تبدیل کرده است.



غذا

غذاهای پرو بسیار متنوع است و شهرت بین‌المللی دارد. غذاهای محبوب عبارتند از: سویچه یا سببچه (نوعی غذای دریایی)، لومو سالتادو (غذایی با گوشت گاو) و کائوسا (غذایی با سیب‌زمینی). همچنین به خاطر مواد غذایی فوق‌العاده‌اش مانند کینوا و جنسینگ پرویی معروف است.



موسیقی سنتی

فرهنگ پرو سرشار از موسیقی محلی است و سبک‌های آن اغلب بین ساحل، ارتفاعات و جنگل متفاوت است. موسیقی پرو تحت سلطه ساز ملی، چارانگو است.



خوب است بدانید

مردم پرو به مهمان‌نوازی و احترام به بزرگان خود معروف هستند. معمول است که با یک بوسیدن گونه به یکدیگر سلام کنند. آنها عشق زیادی به تاریخ خود دارند و بیش از آن مایلند که میراث فرهنگی غنی خود را به بازدیدکنندگان نشان دهند. فرهنگ متنوع و مناظر شگفت‌انگیز پرو را به مقصدی فراموش نشدنی تبدیل می‌کند، امیدوارم تجربه کنید!



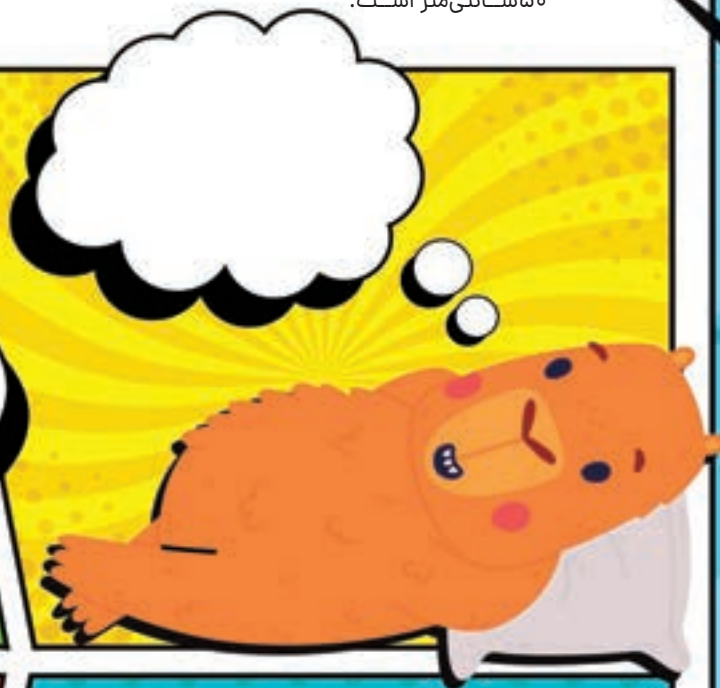


برای کی بارا

داخل حباب‌های
را پرکن و داستان
خودت را بساز!

داستان تصویری بنویس!

برگه‌خوار یا گپی‌بارا بزرگترین
جونده‌ی جهان است. از خانواده
خوکچگان هندی و اهل آمریکای
جنوبی است. اغلب نزدیک آب
و در گروه‌های پرجمعیت زندگی
می‌کند. طول بدنش بیش از یک
متر و ارتفاعش کمی بیش از
۵۰ سانتی‌متر است.







وقتی دریا می میرد



ببینیم و مراقب باشیم، اما وقتی زندگی زیر آب را نابود می‌کنیم، نمی‌بینیم. ما نمی‌بینیم که کارهایمان باعث آسیب و مرگ دریا می‌شود. عکس‌های او ظرافت زندگی دریایی، الگوها و بافت‌های پیچیده و نمایش‌های نوری مسحورکننده ایجاد شده توسط خورشید را به تصویر می‌کشند.

آنوار پاتخه یک عکاس مکزیکی است که خود را وقف ثبت زیبایی‌های پنهان دنیای زیر آب کرده است. او معتقد است که ما بی‌رحمانه در اقیانوس‌هایمان بیش از حد صید می‌کنیم و توجه ما باید روی نحوه ماهیگیری و همچنین آنچه از اقیانوس می‌خوریم متمرکز شود. وقتی جنگلی از بین می‌رود، می‌توانیم







یک نهنگ گوژپشت و گوساله
تازه متولد شده‌اش در سواحل
اقیانوس آرام شنا می‌کنند.



لاک پشت‌ها



کلهو شمنند

میکل آنجلو، لئوناردو،
دوناتلو و رافائل؛
شبيه کدام
هستی؟

می‌توانی برای
جواب دادن به
سوال بالا، اول بروی
سراغ صفحه ۸۲ و بعد
بیای اینجا و خواندن را
ادامه بدهی!





این چهار لاک‌پشت، گاهی تصمیم‌های عجولانه‌ای می‌گیرند و از دستورهای پدرشان پیروی نمی‌کنند، اما شجاع، کنجکاو و هم‌دل هستند. آنها توانایی‌های افراد را می‌بینند و می‌خواهند آنها را نجات دهند. دوست‌شان آوریل باهوش، شجاع و جاه‌طلب است. استاد اسپلینتر یک پدر خوانده دوست‌داشتنی و نگران است.

تیم برادرها

نینجاها تقریباً کارهای‌شان را تیمی انجام می‌دهند. برادری بین آنها دوست‌داشتنی است و هیچ ماموریتی این برادری را خراب نمی‌کند، حتی وقتی یکی اشتباه می‌کند. البته برادری باعث نمی‌شود که اشتباهات را نبینند و تذکر ندهند. لاک‌پشت‌ها باور دارند که همه می‌توانند خوب باشند. ما می‌توانیم مثل آنها باشیم و به دیگران با همه تفاوت‌هایشان با ما، احترام بگذاریم. قرار نیست همه‌ی ما یک شکل با توانایی‌های شبیه هم باشیم. همه‌ی افراد ممکن است اشتباه کنند. باید به آنها یک فرصت بدهیم تا اشتباه‌شان را جبران کنند. آن وقت می‌توانیم در کنار هم تیم‌های بهتری بسازیم. البته نباید به کسی که اشتباهش را مرتب تکرار می‌کند فرصت تکرار اشتباه بدهیم.

نوجوان‌های کمی...

نینجاهای نوجوان اخیراً کمی از کلمه‌های بد استفاده می‌کنند. عادی است اما طبیعی نیست. خیلی از نوجوان‌ها از کلماتی استفاده می‌کنند که خوب نیست. استفاده از این کلمات غیرطبیعی است، برای همین ما دوست نداریم کسی این کلمات را به ما بگوید. بهتر است یاد بگیریم برای وقت‌هایی که کمی ناراحت یا عصبانی هستیم از کلمات و زبان خاصی استفاده کنیم که به دیگران آسیب نرساند و آنها را ناراحت نکند. شاید وقتی به این کلمه‌ها رسیدیم بتوانیم آنها یا شیوه‌ی انتخاب آنها را به این چهار برادر هم یاد بدهیم.

دزدی خوب است؟

خیلی از داستان‌ها درباره‌ی دزدی آدم‌های خوب از آدم‌های بد است. بنابراین آیا دزدی خوب است؟ نه! دزدی خوب نیست. این را همه

می‌دانیم. اما دو مورد متفاوت وجود

دارد که باید آنها را بدانیم:
۱. وقتی کسی با مخفی کردن چیزی به دیگران آسیب می‌رساند، باید آن را افشا کنیم.

۲. وقتی یک نفر در حال مرگ است، زنده نگه داشتن او از هر موضوعی مهم‌تر است.

افشاگری برای جلوگیری از آسیب به انسان‌ها و نجات جان یک انسان موضوع‌های متفاوتی هستند. اما باید خیلی دقت کنیم که قضاوت‌مان درباره‌ی آسیب و سلامتی با نظر متخصصان باشد، نه بر اساس حدس و احتمال! شاید باید درباره‌ی این موضوع با بزرگ‌ترها بیشتر حرف بزنیم. اگر دوست داشتی برای من هم نامه بنویس تا بتوانیم درباره‌شان بیشتر حرف بزنیم.



چهار هنرمند فلورانس

فلورانس امروز یکی از بخش‌های ایتالیا است اما در روزگاران قدیم، با عنوان جمهوری فلورانس برای خودش حکومت مستقلی داشت. نام‌های میکل‌آنجلو، لئوناردو، رافائل و دوناتلو از نام چهار هنرمند مهم این منطقه برداشته شده است. آنها را می‌شناسی؟

میکل آنجلو [۱۴۷۵ تا ۱۵۶۴]

میکل آنجلو یا میکل‌آنژ شاعر، مجسمه‌ساز، معمار و نقاش بود. یعنی در همه‌ی این زمینه‌ها از خودش آثار ماندگاری به جا گذاشته است. او حدود ۵۰۰ سال قبل زندگی می‌کرد. میکل آنژ ۲۳ سال از لئوناردو جوان‌تر و هشت سال از رافائل بزرگ‌تر بود. او ۸۸ سال زندگی کرد.



میکل آنژ سقف کلیسای سیستین در واتیکان (همان کشوری که در شهر رم کشور ایتالیا قرار دارد) را که در سه سال ساخته شده بود، در مدت ۴ سال نقاشی کرد.



یک مادر و فرزند انقلابی یمنی را انداخت که بسیار شبیه مجسمه افسوس بود. این عکاس توانست جایزه بهترین عکس مطبوعاتی آن سال را بگیرد.

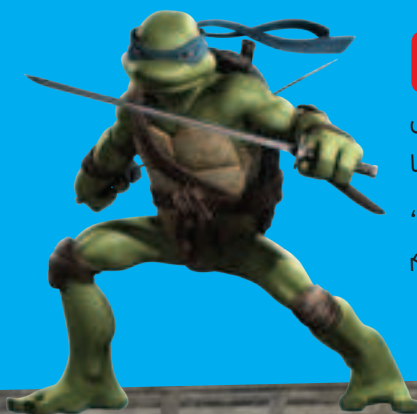
قبل یک فرد دیوانه به آن حمله کرد و با ۱۵ ضربه چکش بخشی از بازو و بینی و چشم را شکست. سال ۲۰۱۱ میلادی ساموئل آراندا عکاس ۳۲ ساله اسپانیایی عکس

میکل آنژ مجسمه «افسوس» را زمانی که حدوداً ۲۳ ساله بود از یک تکه سنگ مرمر ساخت. اندازه این مجسمه ۱۷۴ سانتی‌متر در ۱۹۵ سانتی‌متر است. حدود ۵۰ سال



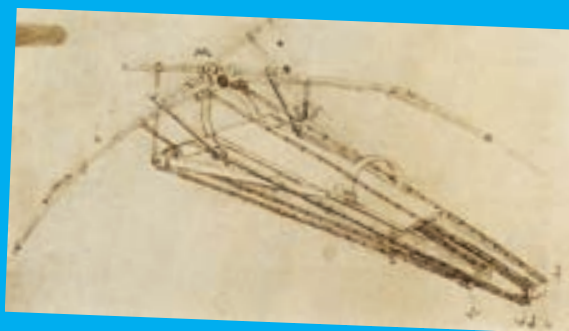
لئوناردو (۱۴۵۲ تا ۱۵۱۹)

لئوناردو داوینچی را همه با نقاشی معروف «مونالیزا» می‌شناسند اما او نقشه‌کش، مهندس، دانشمند، نظریه‌پرداز، مجسمه‌ساز و معمار هم بود. او ۶۷ سال زندگی کرد.



شام آخر

لئوناردو به حالت‌های چهره بسیار علاقه داشت و در آثار مهمش می‌توان این توجه را دید. شام آخر یکی دیگر از معروف‌ترین کارهای او است.



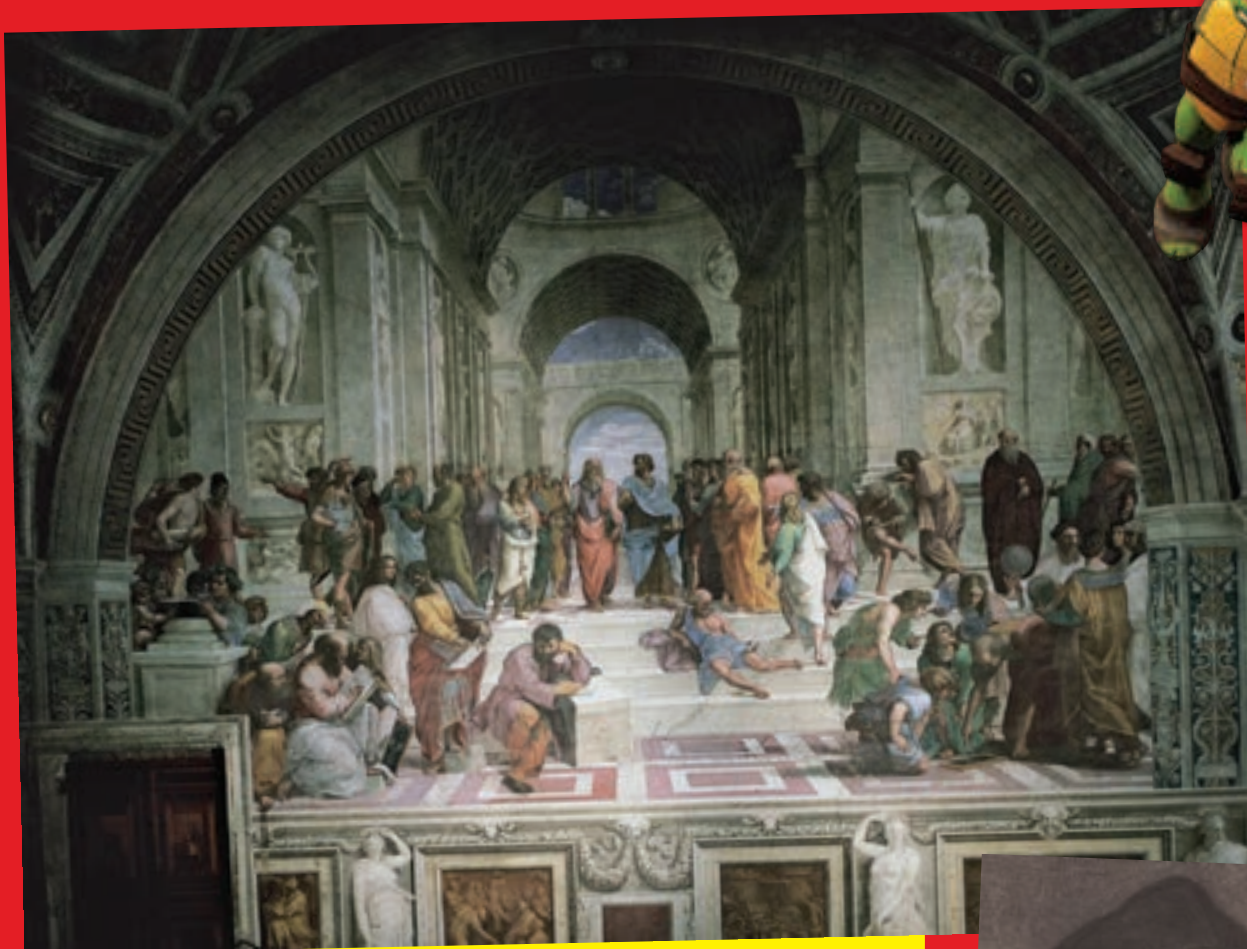
هواپیما

این طرح را لئوناردو برای ماشین پرنده کشیده است. چه زمانی؟ تقریباً ۴۲۰ سال قبل از پرواز برادران رایت.

ماشین جنگی

ارابه‌ای که با تیغه‌های برنده به سلاحی برای جنگ تبدیل شده است. طرح دیگری از داوینچی.





مدرسه آتن

یکی از معروف‌ترین نقاشی‌های رافائل مدرسه آتن است که روی دیواری با اندازه ۵ متر در ۷.۷ متر در یکی از کاخ‌های شهر واتیکان کشیده شده است. رافائل در این نقاشی صورت خودش، داوینچی و میکل‌آنژ را هم کشیده است. این نقاشی یک شاهکار است و مهم‌ترین فیلسوفان و ریاضی‌دانان در آن به تصویر درآمده‌اند. در مرکز این تصویر افلاطون و شاگردش ارسطو قرار دارند. افلاطون رو به بالا اشاره می‌کند. در نگاه افلاطون این دنیا تصویری است از واقعیتی که در بالا قرار دارد. مثل سایه‌ای که روی دیوار می‌افتد. ارسطو اشاره‌اش به زمین است. همان‌طور که در نگاه او این دنیا و چیزهایی که می‌توانیم ببینیم و لمس کنیم اهمیت دارند. اگر دقت کنید افرادی که در تصویر قرار گرفته‌اند در یکی از این دو سمت و سوی فکری هستند و کسی در میان آنها نیست. ارسطو و افلاطون هر کدام کتاب‌هایی به دست دارند که آثار معروف آنهاست. بقیه افراد هم با توجه به ابزارهایی که دارند شناخته می‌شوند.



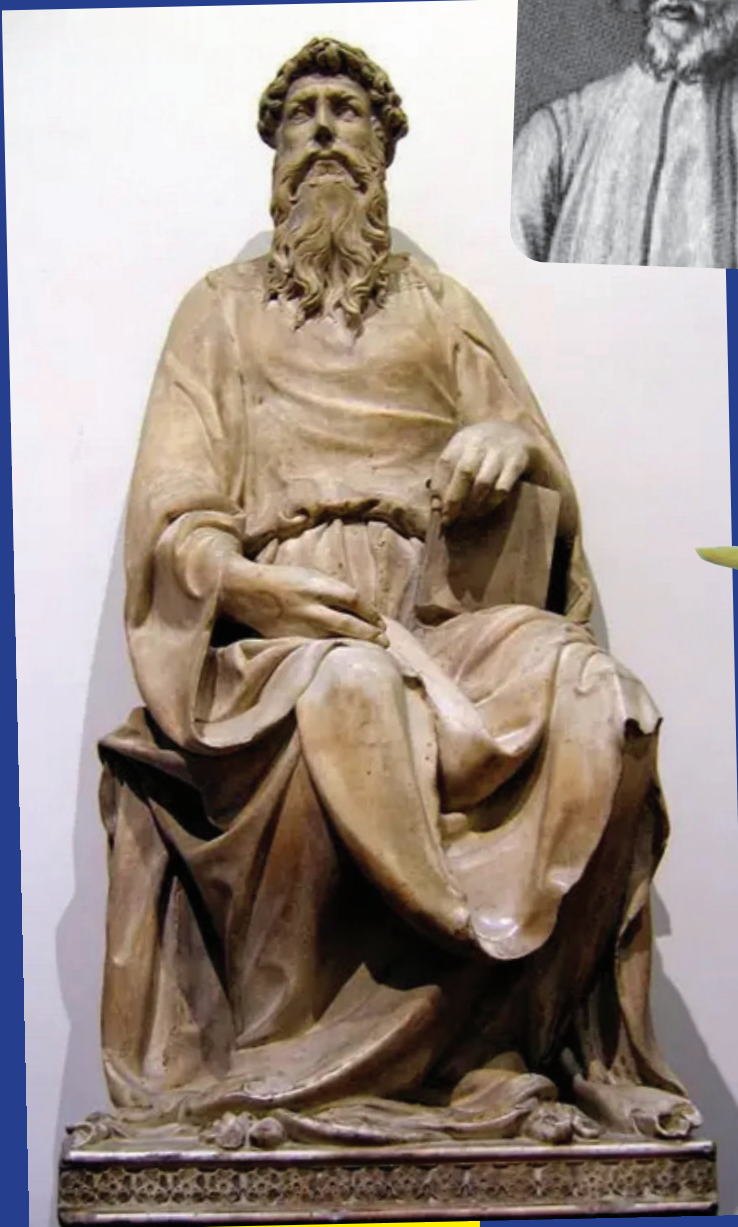
رافائل (۱۴۸۳ تا ۱۵۲۰)

رافائل نقاش و معمار بود و فقط ۳۷ سال زندگی کرد اما توانست جایگاهی در هنر پیدا کند که نامش در کنار میکل‌آنژ و داوینچی قرار بگیرد.



دوناتلو (۱۳۸۶ تا ۱۴۶۶)

او زودتر از سه نفر دیگر به دنیا آمد. حدود ۸۰ سال زندگی کرد. او بیشتر با مجسمه‌سازی شناخته شده است. از او آثار بسیار زیادی به جا مانده است. دوناتلو اولین کسی بود که مجسمه‌هایی با فلز برنز ساخت.



جان مقدس

مجسمه جان مقدس با ارتفاع ۲.۱ متری یکی از آثار دوناتلو است.

فرشته های زیر فرش

می توانم رازم را به شما بگویم؟

یک خانواده پری توی اتاق من زندگی می کنند! آنها زیر اتاق خواب من خانه دارند...

اگر الان فکر می کنی «آنها شبیه آجیل هستند!»، اولین نفر نیستی. اما مطمئن باش که آنها واقعی هستند! شب، فرش را کنار می زنم، روی زمین دراز می کشم و با دوستان کوچکم گپ می زنیم.

آنها برای من از پری های همه جهان می گویند: از آنهایی که در درختان و رودها زندگی می کنند یا مانند قاصدک در هوا شناور هستند. آنها به من هشدار می دهند که همیشه قبل از چیدن گل ها اجازه بگیرم. آنها حتی برای من داستان هایی در مورد اژدهای آب می گویند که در برکه آب باران جنگل نزدیک خانه مان زندگی می کند. او بسیار خجالتی است و سرش مثل ابر نرم، چشمانش شبیه حباب های بزرگ است و سیل های بلند و لختی دارد.

من هر شب مقداری غذا برای پری ها می برم. خرده های بیسکویت، استخوان مرغ و بقیه غذاهای خوشمزه ای که دوست دارند! آنها هم، وقتی خواب



«وجود دارند!» مجبور شدم اصرار کنم: «بیا اینجا تا آنها را نشانت بدهم.»

لیا گفت: «به هیچ وجه! من روی زمین کثیف زانو نمی‌زنم!».

به سراغ جعبه جواهراتم رفتم تا گنجم را نشان بدهم.

«چقدر خرت و پرت!» لیا صورتش را برای گفتن این جمله جمع کرد، یعنی خوشش نیامده است.

«چرا این تصویر فوق‌العاده کوچک را از خودت کشیدی؟» این بار رزی بود که با خنده این را پرسید.

من ناراحت بودم، اما بعد از آن یک فکر درخشان به ذهنم رسید.

لباس کلاه‌دار سبز رنگم را از جالباسی اتاقم برداشتم.

فلیکس پرسید: «کجا می‌روی؟»

جواب دادم: «دیدن ازدها در جنگل!»

لیا گفت: «دیوانه شده‌ای! ساعت ده و نیم شب است. نمی‌توانی تنها بروی بیرون!»

گفتم: «پس بیا با هم برویم.»

همگی آماده شدند.

هستم، هدایایی را زیر بالش من می‌گذارند. گل‌های خشک، میوه‌های مخصوص پریان، دستبندهایی بافته شده از علف، و حتی نقاشی کوچکی از خودم.

من این هدایا را در جعبه جواهراتم نگه می‌دارم. البته معلوم است که میوه‌ها را فوراً می‌خورم. آنها یک ساعت بعد از لمس شدن، خراب می‌شود. میوه‌های آنها از میوه‌های ما شیرین‌تر است!

* * * * *

یک شب، دوستانم: رزی، فلیکس و بهترین دوستم لیا به خانه‌مان آمدند. عالی بود! حرف می‌زدیم، فیلم می‌دیدیم، ناخن‌های یکدیگر را لاک می‌زدیم.

تا این که مثل هر شب روی زمین نشستیم و گفت‌وگوی شبانه‌ام را با پری‌ها شروع کردیم، لیا از خنده ترکید.

پرسید: «کیت چه کار می‌کنی؟»

گفتم: «با پری‌های اتاقم حرف می‌زنم.»

«چه می‌گویی! پری‌ها وجود ندارند!»

بقیه هم خندیدند.



لیا با آهی گفت: «خوب! چطور برویم؟»

ما با احتیاط به طبقه پایین رفتیم تا مامان را بیدار نکنیم. قفل در خانه را باز کردم، همه که بیرون رفتند، دوباره خودم آن را بستم، کلیدها را توی جیب لباسم گذاشتم و راه افتادیم.

رزی و فلیکس کمی از بیرون بودن در تاریکی می ترسیدند، اما لیا برایش مهم نبود. دستانش را روی پشتش قلاب کرد و با حالتی مطمئن طوری نگاهم کرد که یعنی از الان می داند که من هیچ کاری نمی توانم انجام بدهم. خیلی از خود راضی و مطمئن به نظر می رسید. می خواستم ثابت کنم که اشتباه می کند!

او گفت: «از کدام طرف برویم؟»

با نور تلفنم مسیر را روشن کردم، کمی در خیابان حرکت کردیم، بعد به آن سوی جاده و داخل جنگل رفتیم. آن قدر تاریک بود، که مجبور شدیم دست همدیگر را بگیریم تا گم نشویم. اول من بودم بعد لیا، بعد فلیکس و آخر هم رزی.

وقتی به برکه رسیدیم، نور تلفنم را روی آب انداختم.

لیا گفت: «خوب؟»

گفتم: «هیس. خیلی خجالتی است.»

نگاهش نمی کردم، اما می توانستم حس کنم که چشم هایش را با ناباوری می چرخاند و اطراف را نگاه می کند.

رزی آرام زمزمه کرد: «کیت در مورد داستان اژدها به هم ما بگو.»

فلیکس بلندتر گفت: «آره، بگو!».

هر دوی آنها واقعاً علاقه مند به نظر می رسیدند. نمی خندیدند و مسخره نمی کردند فقط تشویقم می کردند که حرف بزنم.

گفتم: «او یک همسر دارد، و تعداد زیادی بچه اژدهای کوچک.»

من روی آب خم شدم، رزی و فلیکس هم همین کار را کردند. پس از کمی مکث، لیا هم بالاخره خودش را به آب نزدیک کرد تا بهتر ببیند.



من وجب به وجب آب را با دقت نگاه می‌کردم که چیزی درخشان دیدم.

گفتم: «آن‌جا!»

لیا زمزمه کرد: «کجا؟»

به خودم آفرین گفتم. حتی لیا هم می‌خواست اژدها را ببیند! جلوتر رفتم تا نور توی آب را از نزدیک نشان بدهم. رزی و فلیکس پشت سرم آمدند. آنها نمی‌خواستند این کار را بکنند اما حرکت‌های ناگهانی آنها باعث شد تعادلم را از دست بدهم و توی برکه بیفتم.

آب رفت توی بینی و دهانم، داشتم خفه می‌شدم. شروع کردم به دست و پا زدن، اما آن قدری شنا بلد نبودم که راحت خودم را نجات بدهم.

اما ناگهان دیدمشان که جلوی چشمانم زیر آب دست و پا می‌زدند.

اول یک اژدهای کوچک، سپس یکی دیگر. آنها به

سمت من آمدند، نفس‌هایشان حباب‌های کوچکی توی آب درست می‌کرد!

سپس دو اژدهای بزرگ از انتهای برکه به سمت من آمدند. آنها بدن دراز و رنگ پریده و سبیل‌های بلند لختی داشتند. یکی با سر بزرگ بزرگش من را تکان داد. من هم دستم را دراز کردم و شاخ‌هایش را گرفتم. توی آب چرخي زد و مرا با خودش به سمت بالا برد.

اژدها با سرعت از آب بیرون آمد. آب را به اطراف پاشید و لیا، رزی و فلیکس را کاملاً خیس کرد. آنها جیغ کشیدند! اژدها مرا بالا، بالا و بالاتر برد. من به پایین نگاه کردم، دوستانم را دیدم که با ناباوری مرا نگاه می‌کردند و می‌خندیدند. من و اژدها جلوی ماه قرار گرفته بودیم، بعد از آن بالا، آهسته به سمت پایین آمدیم و روی برکه شناور شدیم.

رزی و فلیکس فریاد می‌زدند.



به لیا پوزخند زدم. چشمانش از تعجب
گرد شده بود.

رزی و فلیکس با خواهش گفتند: «آیا
می‌توانیم او را نوازش کنیم؟» اما به
نوازش خالی راضی نبودند: «می‌شود
ما هم بیاییم سواری؟»

اژدها با خجالت و بدون هیچ
حرفی سرش را پایین آورد تا بتوانند
پولک‌های او را نوازش کنند.

دستم را به سمت لیا دراز کردم. «حالا
چه می‌گویی؟» و با کمی مکث ادامه
دادم: «می‌خواهی بیایی؟»

او به من چشمک زد و خندید. بعد هم
دست مرا گرفت و سوار اژدها شد و با
هم پرواز کردیم!





قسمت سوم

سر به هوا

خواهر سر به هوا قرار بود برای اجرای نمایش به شهر نزدیکی بیاید. سر به هوا می‌خواست که حتماً به دیدن او و نمایشش برود. مادر بزرگ گفت که نمی‌توانند این کار را انجام بدهند اما سر به هوا تصمیم گرفت! هر طور شده به این سفر برود.





شیا می گویدد بندر؟ میخونم دوست عزیزم، از طرف من به کجایت سلام برسان!



از کدام طرف باید بروم «پارو»؟

هووووف!

بوق بوق بوق



اوهو!
اوهو!



فریدم

خورش است! یکی از وسایلی که «میلا» می گفت.



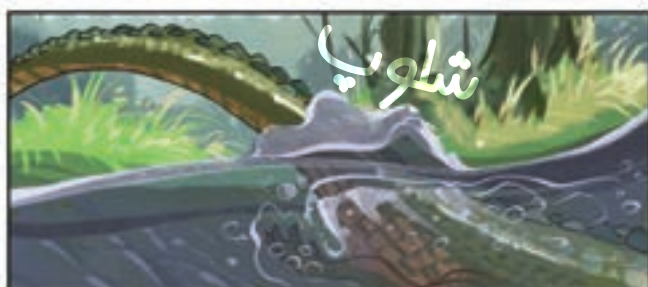
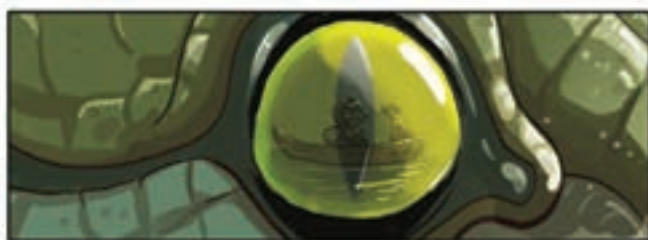
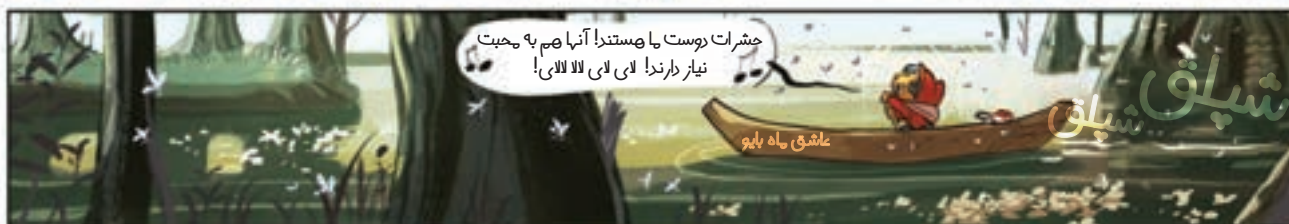
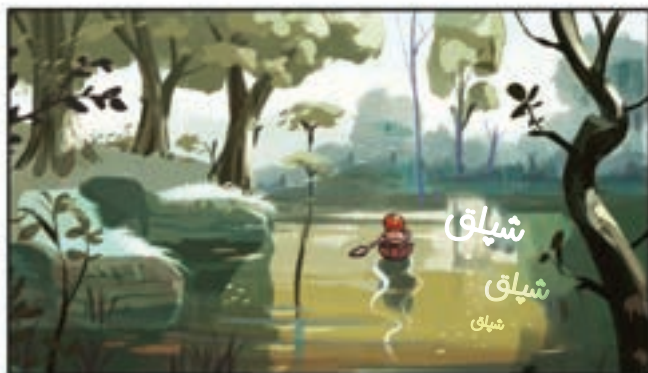
کسی خانه هست؟

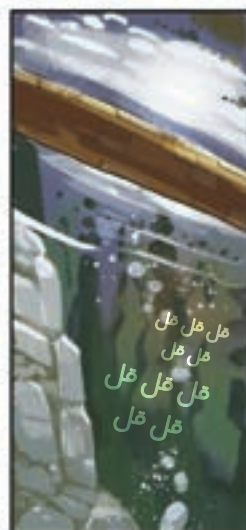


قایق و پارو
اجاره

!؟









حالا آرام هستی یا باز هم دلار بزنم؟



هی! من غذای تو نیستم - از این کارها دست بردار!

اوخ!



من این درگیری را شروع نکردم! چطور نفهمیدی من را نباید بخوری؟



دوباره برو که رفتیم!



حالا بهتر شد! من نمی خواستم این کارها را بکنم، اما راه مرا قبت از خودم همین بود!



اگر مرا بخوری، او ناراحت می شود.

و اگر مادر بزرگ بفهمد ... ممکن است تیردیت کند به کیف!



تو شکارچی هستی، می دانم. این کاری است که همیشه انجام می دهی، اما من هم کارهایی برای خودم دارم. مثل دیدن خواهرم!

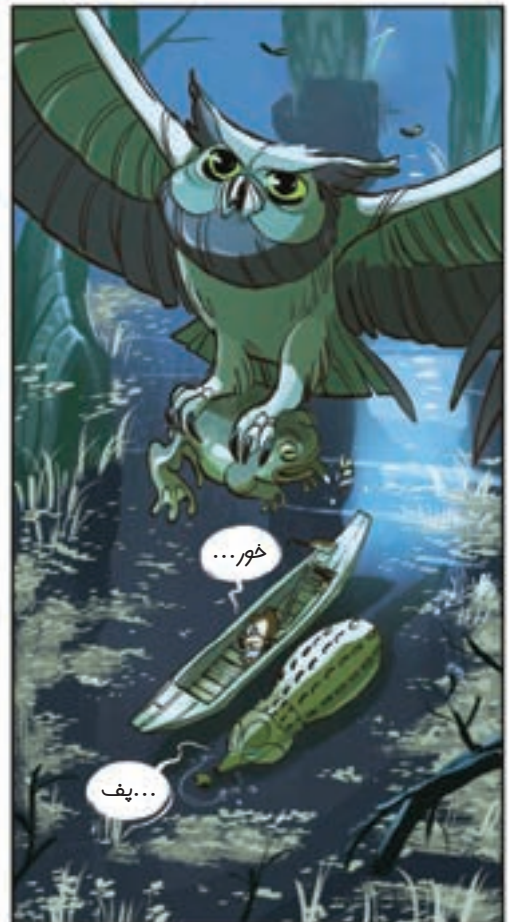
بایو هم مانند جاهای دیگر است. وقتی روز تمام و هوا تاریک می‌شود. پاروژن‌ها پارو را کنار می‌گذارند و موجودات شب‌بیدار زندگی‌شان را شروع می‌کنند.



و آنهایی که در خواب هستند رویای آخرین فکرهایشان را می‌بینند.



پرو پروف



پف...

۹ روز می آید، درست مثل صبحه جا، خورشید
به ماه می گوید کمی استراحت کن...



هاااه! خیلی خوب
خوابیدم.



م م اووم؟!!



هی، تو هنوز اینجاایی!

خریف



خور خور؟!!

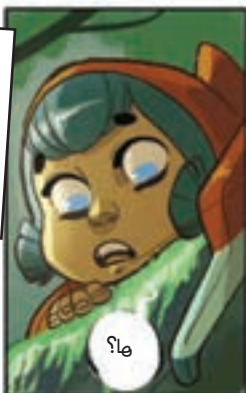
!؟



می روم بینم!



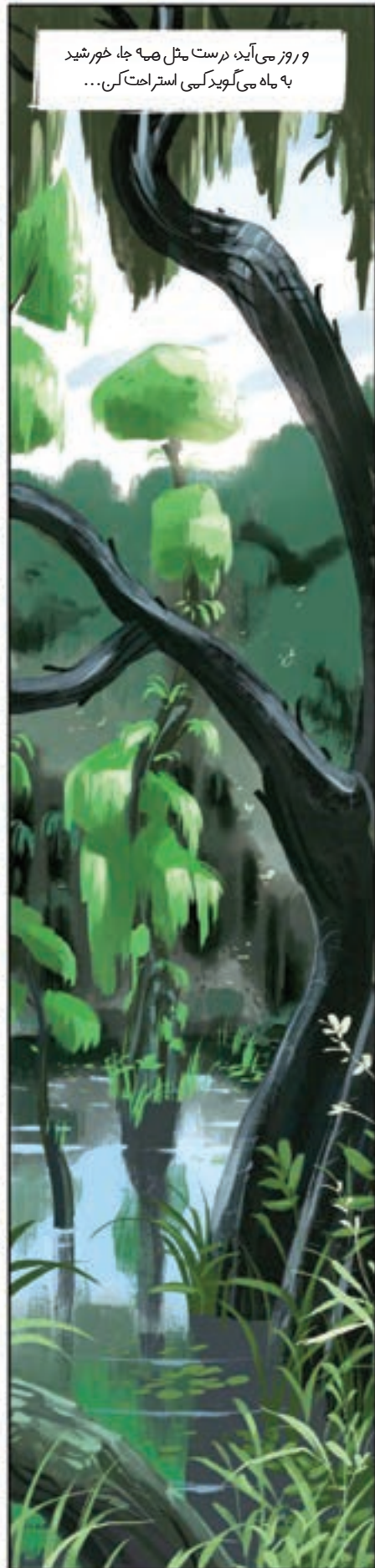
زود بروا قایم شو! شاید یک شکارچی باشدا!



ها؟



چه!



این داستان ادامه دارد



حرف بزن!

شاید خواسته است بدانی که به شما و توانایی‌هایت اعتماد دارد. شاید هم تجربه به آنها می‌گوید اتفاقات هر قدر هم که دشوار و غیرقابل پیش‌بینی باشد، اما بالاخره حل می‌شوند و می‌گذرند.

بزرگ‌ترها شاید نگرانی‌های گذشته خود را به یاد بیاورند و پشیمان باشند که چقدر زمان صرف نگرانی در مورد چیزهایی کردند که در نهایت خوب شد.

پس از این جواب ناراحت نباش و باز هم حرف زدن را انتخاب کن. حرف زدن کمک می‌کند که خودت مشکل را بهتر نگاه کنی و حتی شاید وقتی مجبور شوی مشکل را با کلمات بازگو کنی، بتوانی راه حل را هم پیدا کنی!

بهتر بشناس

شاید شنیدن حرف‌های تکراری جذاب نباشد اما فایده‌اش این است که می‌دانی باید راه دیگری انتخاب کنی. شاید سال‌ها بعد مشکل امروز به نظرت چندان مهم نباشد اما شما فعلاً با امروز سرو کار داری و باید برای بیرون آمدن از نگرانی تصمیم‌های درستی بگیری که چه کاری را چگونه انجام بدهی! این‌ها دو تصمیم مهم هستند.

ما بعضی مشکلات و نگرانی‌ها را نمی‌توانیم حل کنیم. مثل وقتی که نگران سلامتی فردی هستیم

مشکلات خود به خود حل نمی‌شود و هر چیزی می‌تواند باعث اضطراب شود. شاید نگران نتیجه امتحان باشی، دل‌خوری از رفتار یک دوست یا این‌که در آینده چگونه است. دغدغه شکل‌های مختلفی دارد. ممکن است برای کمک گرفتن سراغ یک دوست یا بزرگ‌ترها رفته باشی و آنها هم گفته باشند: «نگران نباش، همه چیز در نهایت درست می‌شود».

نگران نباش فکرش را نکن

این پاسخ می‌تواند شما را ناامید و حتی بیشتر از قبل نگران کند. شاید با خودت بگویی وقتی حرفم شنیده نمی‌شود، پس چرا بگویم؟

این می‌تواند وسوسه‌انگیز باشد که فکر کنی من تنها هستم و کسی نمی‌تواند کمک کند. اما بهتر است که بدانی احتمالاً شخص یا وقت مناسبی را برای گفت‌وگو درباره مشکل انتخاب نکرده‌ای. شاید هم کسی که این پاسخ را داده خواسته تا به شما اعتماد به نفس بیشتری برای رو به رو شدن با مشکل بدهد.



باید به آنها نشان بدهی که عصبانی نیستی که نیاز به آرامش داشته باشی. ناراحتی و نیاز به حل کردن مشکل داری. بگو هدفیت از حرف زدن شنیدن راه‌حلهایی است که عبور از طوفان را ساده‌تر می‌کند. اگر آنها جزئیات را پرسیدند، خسته یا عصبانی نشو. پرداختن به جزئیات کمک می‌کند تا مشکل را به شکل دیگری ببینی و شاید متوجه شوی که حل مشکلات راه‌حل ساده‌ای داشته است.

ما همه نیاز به حرف زدن داریم. پس هیچ‌وقت سکوت نکن!



که با یک بیماری ناشناخته درگیر است. بیماری‌ای که خودش نمی‌توانسته از پیش‌آمدنش جلوگیری کند. درمان آن هم در اختیار ما نیست. بهتر است این موضوع را بپذیریم و برای حل کردن آن وقت نگذاریم. ما درباره‌ی آن نمی‌توانیم تصمیم بگیریم، پس لازم نیست وقت‌مان را به فکر کردن برای حل آن اختصاص بدهیم. نگرانی برای سلامتی او طبیعی است اما وقت گذاشتن برای فکر کردن به بیماری غیرطبیعی. بهتر است به کارهایی که می‌توانی انجام دهی فکر کنی، مثل خوش‌حال کردن فرد بیمار یا پیدا کردن بهترین راه‌های ارتباط با او برای گذراندن یک زندگی خوب.

اما مسائل دیگری هستند که اگر فرصتی برای صحبت درباره آنها داشته باشی، احساس بهتری پیدا می‌کنی. جلوی طوفان را نمی‌توانی بگیرد اما نباید در برابرش هم بایستی. آدم عاقل برای عبور از طوفان برنامه‌ریزی می‌کند تا بهترین زمان و دست‌یافتنی‌ترین مسیر را انتخاب کند.

تغییر مسیر گفت‌وگو

چگونه می‌توانی از مسیر یک گفت‌وگوی نامفید بیرون بیایی؟ شاید یکی از راه‌های خوب این باشد که به جای داشتن چهره ناراحت و تاکید بر نگرانی خودت، سعی کنی موضوع را به صورت یک مشکل بیان کنی. به جای حرف زدن از ناراحتی خودت، از رفتار دوستت بگو و ببین رفتار او درست بوده است یا نه؟ درباره این حرف بزن که چطور باید ناراحتی‌ات را با او مطرح کنی؟ وقتی قرار است با بقیه درباره مشکلات حرف بزنی

یک مسیر کوتاه!

کلماتی را انتخاب کن که گفت‌وگو را به سمت مفیدتری ببرد. درباره‌ی ناراحتی‌ات حرف زن؛ درباره مشکلی بگو که ذهنت را درگیر کرده است. این سه راه که برایت نوشته‌ام برای شروع گفت‌وگو خوب است اما شاید خودت راه بهتری بلد باشی.

۱- در مورد آینده اضطراب داری و تلاش‌های قبلی برای صحبت در مورد آن با «همه چیز خودش درست می‌شود» به پایان رسیده است، که باعث شده بیشتر نگران باشی؟ سعی کن برای شروع دوباره گفت‌وگو بگویی: «به حرف‌های هفته گذشته فکر می‌کردم. خواستم از شما تشکر کنم که به من ایمان دارید و معتقدید که همه چیز درست خواهد شد. واقعاً لطف کردید که سعی کردید به من اطمینان دهید، اما من هنوز در مورد آینده نگرانی دارم و دوست دارم دوباره به شما بگویم که چه چیزی نگرانم کرده است.»

۲- نگران حضور یک دوست جدید در گروه دوستی فعلی هستی، دیدن تغییرات آزاردهنده است و به نظر می‌رسد که رفتارها مثل گذشته نخواهد بود؟ سعی کن بگویی: «از زمانی که یک فرد جدید به گروه اضافه شده، تصور می‌کنم روابطمان در حال تغییر است. به نظر شما چگونه می‌توانم روابط گروه را قوی نگه دارم؟»

۳- در مورد اینکه بعد از پایان مدرسه چه کاری باید انجام دهی سردرگم هستی. مطمئن نیستی که به کدام رشته بروی یا چه شغلی را انتخاب کنی. هنوز چند سال مانده است، اما در ذهن شما نقش دارد. سعی کن بگویی: «می‌دانم که خیلی مانده است، اما واقعاً خوشحال می‌شوم با کسی صحبت کنم که آیا وقتی بزرگتر شدم از خانه دور شوم و درس بخوانم یا تلاش کنم و شغلی پیدا کنم. مطمئن نیستم که چه چیزی برایم مناسب است. آیا می‌توانم با شما صحبت کنم؟»

وقتی یک گفت‌وگو برایت مهم است، آماده‌سازی حرف‌های اولیه می‌تواند کمک کند. سعی کن چند جمله از حرف‌هایت را بنویسی تا به عنوان نقطه شروع از آن استفاده کنی.



پشت صحنه جادو

چطور فیلم
بسازیم؟

دانش فیلم سازی



آیا تا به حال فکر کرده‌ای که
چگونه فیلم‌سازان باعث

می‌شوند شخصیت‌ها پرواز کنند، در جاهای
عجیب و غریب ظاهر شوند یا حتی ناپدید
شوند؟ این فقط جادو نیست، ترکیبی از هنر و
علم است! بیا پرده را کنار بزنیم و ببینیم علم
چگونه به ایجاد جادوی فیلم کمک می‌کند.





دیدن و ندیدن سبز

وقتی یک فیلم پرحادثه تماشا می‌کنی و می‌بینی که ابرقهرمانان در حال نبرد در سیارات دیگر هستند، باید بدانی آنها اغلب در مقابل یک صفحه بزرگ سبز رنگ و در فضای خالی یک استودیو جلوی دوربین هستند. چرا سبز؟ بازیگران معمولاً در فیلم رنگ سبز نمی‌پوشند و با رنگ پوست متفاوت است. این کار باعث می‌شود نرم‌افزارهای کامپیوتری راحت‌تر آن را با یک پس‌زمینه جدید جایگزین کنند! بنابراین، در برابر «پرده سبز» می‌توانند هر جایی از اعماق اقیانوس تا بالای کوه باشند!



نور، دوربین، حرکت: لنز در سینما

لنزهای مختلف دوربین به بیان قسمت‌های مختلف یک داستان کمک می‌کنند. لنزهای زاویه باز می‌توانند کل اتاق یا منظره را در داخل چارچوب تصویر جای دهند و به شما این احساس را بدهند که درون حادثه هستی. لنزهای زاویه بسته می‌توانند صورت بازیگر را آن‌قدر بزرگ کنند تا شما احساسات بازیگر را درون چشم و عضلات صورتش ببینی. هر لنز نور را به روش خاصی دریافت می‌کند و تصاویر را ثبت می‌کند.





شگفتی تداوم دید

می‌دانیم که نقاشی متحرک مجموعه‌ای از تصاویر ثابت است که به خاطر تغییر جزئی و البته نمایش پشت یکدیگر است که ما آنها را مثل فیلم می‌بینیم. اما شاید جالب باشد که بدانی فیلم هم مانند نقاشی متحرک از مجموعه‌ای عکس تشکیل شده است که با سرعت ۲۴ فریم در ثانیه نمایش داده می‌شود و به خاطر پدیده ماندگاری تصویر یا تداوم دید در مغز ما آن را به صورت حرکت می‌بینیم.

ژتروپ یا زنده‌گرد (تصویر روبه‌رو) که امروزه به عنوان اسباب‌بازی استفاده می‌شود، از اولین تجربه‌های انسان برای بازسازی حرکت با تصاویر ثابت بوده است. اگر از شکاف‌های استوانه‌ای تصویر داخل دستگاه در حال چرخیدن را نگاه کنی، تصاویر را به صورت متحرک می‌بینی. آیا تا به حال چرخیدن آتش‌گردان را دیده‌ای؟



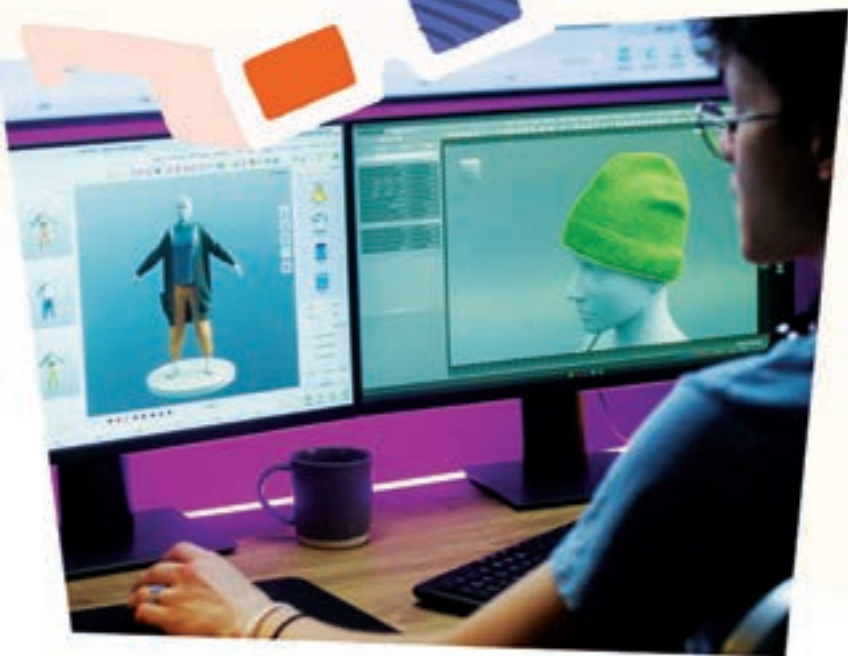
هنر صدا سازی

تا به حال فکر کرده‌ای که چگونه صدای ترکیدن یخ، صدای غرغر کج و کوله شدن کشتی یا مشتش زدن در تصویر را می‌شنوی؟ به دنیای صدا سازی خوش آمدید. هنرمندان صدا از اشیاء روزمره برای تولید این صداها استفاده می‌کنند. مثلاً آنها ممکن است از صدای شکستن یک ساقه کرفس، صدای شکستن استخوان‌ها را بسازند، یا یک کفش چرمی را روی شیشه شکسته فشار دهند تا صدای غرغر کشتی را به وجود بیاورند. دفعه بعد که فیلمی را تماشا می‌کنی، سعی کن حدس بزنی از چه چیزهایی برای ساختن صداها استفاده شده است!



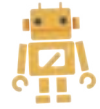
جادوی حرکت

متحرک سازی به نقاشی‌ها و اشیاء جان می‌دهد. شکل سنتی آن شامل کشیدن هزاران تصویر و پخش سریع آنها برای ایجاد حرکت است. برای «استاپ‌موشن» از اشیاء واقعی استفاده می‌کنند که ذره ذره جابه‌جا می‌شوند و بعد از هر حرکت کوچک از آنها عکس گرفته می‌شود. با پیشرفت فناوری، نقاشی‌های متحرک جدید با رایانه ساخته می‌شود. گاهی فیلم‌های معمولی هم نیاز به ایجاد تصاویر غیرواقعی دارند. حتی گاهی باید بخشی از تصویر حذف یا چیزی به آن اضافه شود؛ مثلاً یک کوه حذف شود یا روی کوه‌ها کمی برف نشسته باشد. این کارها هم با استفاده از رایانه انجام می‌شود و به آن «جلوه‌های ویژه» یا «سی‌جی‌آی (CGI)» می‌گویند.



دفعه بعد که در حال تماشای یک فیلم هستی، به یاد داشته باش دانش و فناوری زیادی پشت این جادو پنهان است! شاید بتوانی برخی از این ترفندهای فیلم‌سازی را در خانه تجربه کنی. می‌خواهی اسباب‌بازی‌هایت را زنده کنی؟ «استاپ موشن» را امتحان کن! یا شاید از یک پارچه سبز استفاده کنی و به دنیای دیگری قدم بگذاری!





نوبت شماست فیلم جادوییات را بساز!

هر کسی با کمی خلاقیت و یک گوشی هوشمند یا یک دوربین می‌تواند وارد دنیای فیلم‌سازی شود. در اینجا یک راهنمای ساده برای ساختن فیلم کوتاه آورده شده است.

داستان بساز

به داستان ساده‌ای فکر کن که می‌خواهی بگویی. داستان هر چیزی می‌تواند باشد؛ یک روز از زندگی اسباب‌بازی‌ها، یک ماجراجویی ابرقهرمانی، داستانی که در «بچه‌های ایران» خوانده‌ای یا تجربه‌های جذاب شما!



فیلم‌نامه بنویس

داستان را به صحنه‌های مختلف تقسیم کن. صحنه یعنی محیطی که داستان در آن اتفاق می‌افتد. مثل اتاق، حیاط و ... داستان فیلم شما چند صحنه دارد؟
 برای هر صحنه، اتفاق‌هایی که می‌افتد و حرف‌ها و کارهای شخصیت‌ها را بنویس.

صحنه ۱

صحنه ۲

این کار را برای تمام صحنه‌ها انجام بده.

برای فیلم‌برداری برنامه‌ریزی کن

برای هر صحنه، طرحی تقریبی از چارچوب یا کادری که می‌خواهی با دوربین ثبت کنی، بکش. استفاده از نمای نزدیک یا کلوزآپ را برای نشان دادن احساسات یا نمای عریض را برای نشان دادن مکان در نظر بگیر. (برای نوشتن می‌توانی از یک کاغذ جداگانه استفاده کنی.)

طرح صحنه ۱

طرح صحنه ۲

این کار را برای تمام صحنه‌ها انجام بده.

فیلم برداری کن

اکنون زمان فیلم برداری است! از گوشی هوشمند یا دوربین برای گرفتن هر صحنه استفاده کن. فیلم برداری را با زوایا و حرکات مختلف دوربین آزمایش کن. تجربه ها یا نکته های جدیدی را که موقع فیلم برداری پیدا می کنی، یادداشت کن.

یادداشت های صحنه ۱

یادداشت های صحنه ۱

این کار را برای تمام صحنه ها انجام بده.

صداهای خاص را اضافه کن

فکر کن که چه صداهایی را می توانی به فیلمت اضافه کنی. چه صداهایی می توانی بسازی و برای ساختن آنها از چه چیزهایی استفاده می کنی. یادداشت برداری از این آزمایش ها و تجربه ها را فراموش نکن.

صداهای صحنه ۱

صداهای صحنه ۲

این کار را برای تمام صحنه ها انجام بده.

فیلمت را تدوین کن

فیلمت را با استفاده از یک برنامه ویرایش ویدیو تدوین کن. نام برنامه ای که استفاده کرده ای را فراموش نکن و نکات مهمی را که هنگام تدوین فیلم متوجه می شوی یادداشت کن.

نام برنامه تدوین فیلم

یادداشت های تدوین

شاهکار خودت را نمایش بده

فیلمت را به دوستان و خانواده نشان بده و نکاتی که می گویند را یادداشت کن. بعضی از نکات را می توانی در اصلاح دوباره همین فیلم به کار ببری و بعضی از پیشنهادها هم می ماند برای فیلم بعدی!

پیشنهادها و واکنش ها

آزمون لاک‌پشت‌های نینجا

چه اتفاقی می‌افتد!
بین کدام قهرمان
نیمه گم شده تو است!

صبح زود از خواب بیدار
می‌شوی؟

حتماً

اصلاً

چه کسی را با خودت به
گروه نینجاها می‌بری؟

اعضای
خانواده

بهترین
دوست

اگر قرار بود با نینجاها
ماموریت بروی، چطور
آماده می‌شدی؟

تمرین می‌کردی

سوال
می‌پرسیدی

کدام حیوان خانگی را
انتخاب می‌کنی؟

موش

لاک‌پشت

کدام برای یک روز تابستان
بهتر است؟

ساختن
یک چیز
جدید

بازی
توی حیاط

کدام رنگ را برای ماسک
نینجاییات انتخاب می‌کنی؟

صورتی

سبز

آیا مثل نینجاها از مسیر
فاضلاب می‌روی؟

اصلاً

کمی



لئوناردو

او مسئولیت‌پذیر است، مثل خودت! شما دو تا سخت‌کوش هستید و وقتی دیگران نیاز به کمک دارند، کنارشان ایستاده‌اید. هیچ تیمی بدون شما دو تا کامل نیست!

میکل آنجلو

تو و او فقط می‌خواهید از فرصت‌ها لذت ببرید. او برای تصمیم‌هایش خیلی فکر نمی‌کند. شما فقط می‌خواهید دیگران را بخندانید و چیزی را جدی نمی‌گیرید.

دوناتلو

تو هم مثل خودش باهوشی. کار نینجاها بر اساس فکرهای او است و قرار است شما دو تا یک گروه عالی درست کنید و دوتایی کلی چیزهای جدید کشف و اختراع کنید.

رافائل

قوی و شجاع است. معلوم بود؟ کاملاً مثل خودت که نمی‌ترسی چیزهای جدید را امتحان کنی، حتی اگر کسی همراهی‌ات نکند. فکرهای جدیدی داری که شبیه هیچ کسی نیست.

توی لاکت چی قایم می‌کنی؟

کتاب

لوازم هنری

برای روی پیتزا کدام رو انتخاب می‌کنی؟

آناناس

پنیر ویژه

دوست داری کدام را برای صبحانه بخوری؟

چیزهای خوشمزه

چیزهای سالم

کدام یکی جذاب‌تر است؟

اسکیت‌بورد

بازی رایانه‌ای

دوستانت حوصله‌شان سر رفته است. چه کار می‌کنی؟

موسیقی و بالا و پایین پريدن

یک فیلم برای‌شان می‌گذاری

راستش را بگو: تا حالا توی یک اتاق ساکت، شروع کرده‌ای به خندیدن؟

ابدأ

البته

هرکول و کشاورز تنبل

روزگار قدیم در یونان باستان، کشاورزی زندگی می‌کرد که بسیار تنبل بود.

او می‌گفت: «کار کردن برای احمق‌هاست! من دیگران را وادار می‌کنم که کارهایم را برای من انجام دهند!»

وقتی گندم‌ها آماده برداشت شد، کشاورز که نمی‌خواست برای جمع‌آوری آن به مزرعه برود. به همسر و پسرش گفت: «بروید و گندم‌ها را درو کنید! من اینجا در سایه می‌مانم و بر کار شما نظارت می‌کنم!» همسر و پسرش غر زدند، اما بالاخره گندم‌ها باید جمع می‌شد. بنابراین رفتند و انجام دادند!

هنگامی که گندم‌ها درو شد، همسرش با چهره سرخ و خسته به سراغش آمد و گفت: «باید گندم را بکوبی تا دانه و ساقه از هم جدا شود.»

کشاورز فقط پوزخند زد. «من ایده بهتری دارم. گاو را می‌آورم تا روی آن راه برود! این کار گندم را از کاه جدا می‌کند و من مجبور نیستم کاری انجام دهم!» سپس گاو را آورد تا دانه و ساقه را جدا کند.

کشاورز زیر لب گفت: «من چقدر باهوشم! در حالی که راحت نشسته‌ام آن حیوان بی‌زبان برای من کار می‌کند!»

نتیجه خوب نبود. خیلی از گندم‌ها زیر پای گاو خراب شده بودند.

پسر کشاورز گندم‌های باقی‌مانده را در انبار گذاشت اما متوجه چیز دیگری در آنجا شد!
«این چیزهای کوچک قهوه‌ای، فضولات موش هستند!» او به پدرش گفت: «دیوار انبار
سوراخ است، موش‌ها گندم‌های ما را خواهند خورد.»
کشاورز تنبل فقط شانه بالا انداخت. او به جای درست کردن دیوار، فکر کرد: «چرا باید
خودم را اذیت کنم؟ گربه را توی انبار می‌اندازم تا موش‌ها را بگیرد!»
او شب گربه را در انبار زندانی کرد. وقتی صبح در انبار را باز کرد، دید که گربه بدنش را
کش داد و بیرون آمد، البته چند تا موش هم بعدش از انبار بیرون دویدند و در اطراف
پنهان شدند. به نظر می‌آمد که نقشه‌ی کشاورز خیلی خوب نبوده است. کشاورز کمی
ناراحت شد اما با خودش گفت: «به جایش یک شب راحت خوابیدم!»

وقتی روز فروش گندم‌ها رسید، کشاورز مجبور شد گاری خود را با گونی‌ها پُر کند تا
به شهر برسد.
او با تنبلی غرزد که چرا باید کار کنم اما همسر و پسرش مشغول کارهای خودشان بودند
و او چاره‌ای جز کار کردن نداشت.
اسب‌ها را به گاری بست و راه افتاد. آفتاب گرم بود و او از سواری بسیار لذت می‌برد!
از خود راضی باز هم به خودش گفت: «اسب‌ها همه کارها را انجام می‌دهند، من فقط
استراحت می‌کنم!»





او توجهی به جاده نداشت. ناگهان یکی از چرخ‌های گاری داخل چاله‌ای افتاد و گیر کرد. کشاورز تنبل فریاد زد: «اسب‌های احمق! این وضعیت تقصیر شماست!» او سعی کرد اسب‌ها را وادار کند تا گاری را بیرون بکشند، اما خیلی سنگین بود و آنها نمی‌توانستند.

کشاورز به این فکر کرد که باید گاری را هل بدهد اما دید که کسی توی جاده راه می‌رود. مرد هیکل قوی و بزرگی داشت و لباسی از پوست شیر به تن کرده بود. کشاورز فریاد زد: «این هرکول است، قوی‌ترین مرد جهان!»

کشاورز به سمت قهرمان رفت و گفت: «ای هرکول توانا، می‌توانی به من کمک کنی؟ با قدرت تو، لحظه‌ای بیشتر طول نمی‌کشد!»

هرکول لبخند زد: «آیا خودت سعی کرده‌ای آن را بیرون بیاوری؟»

کشاورز گفت: «بله!» اما هرکول وقتی گاری را دید متوجه شد که او کاری نکرده است. هرکول باز هم لبخندی زد و گفت: «کمکت می‌کنم اما فعلاً من توی سایه می‌نشینم تا تو بار گاری را خالی کنی.»

کشاورز که راه دیگری نداشت، بار گاری را خالی کرد. هرکول نگاهی به کشاورز کرد و گفت: «فکر کنم حالا دیگر به زور من نیازی نداری!» راه افتاد که برود اما نگاهی به کشاورز تنبل انداخت و گفت: «کمک به کسانی می‌رسد که خودشان اول برای خودشان کاری انجام داده باشند!»



داستان زندگی‌ات را بنویس!

نوشتن زندگی‌نامه می‌تواند سرگرم‌کننده و راهی برای یادآوری و ثبت وقایع مهمی باشد که در زندگی شما اتفاق افتاده است. برای نوشتن از کجا شروع کنیم؟

طوفان فکری

آیا تا به حال زندگی‌نامه دیگران را خوانده‌ای؟ خواندن زندگی‌نامه دیگران کمک می‌کند تا شکل ارتباط نویسنده با رویدادهای مختلف را ببینی. به زندگی خودت فکر کن! کدام جزئیات برایت مهم است. فهرست کامل اطلاعات مهم درباره خودت را تهیه کن. مانند محل تولد و زندگی و رویدادهای مهم یا خاطرات مورد علاقه و اگر برای یافتن ایده‌ها گیر کردی، عکس‌های قدیمی را ببین یا از اعضای خانواده درخواست کن، داستان‌های دوران کودکی شما را بازگو کنند.

طرح کلی

قبل از شروع نوشتن، یک طرح کلی از داستان خود تهیه کن تا کمک کند نوشتن را سازماندهی کنی. زندگی‌نامه معمولاً به ترتیب زمانی نوشته می‌شود، یعنی از زمان تولد شروع می‌شود و در زمان حال به اتمام می‌رسد. خاطراتی را که به یاد می‌آوری، به ترتیب زمان فهرست کن.

پیش‌نویس

وقتی طرح کلی آماده شد، اولین پیش‌نویس را بنویس! زندگی‌نامه باید شامل توضیحات کامل‌تری از وقایع زندگی باشد. چیزهایی مثل احساسات، فکرها، گفته‌ها و شنیده‌ها. جزئیات جالب، داستان را زنده می‌کند. شکل گرفتن دوستی‌ها و مدیریت تغییرات در زندگی خواندنی‌ترین بخش‌های زندگی هستند.

اصلاح و اشتراک

ممکن است برای رسیدن به نتیجه‌ای که دوستش داشته باشی، ناچار به بازنویسی دوباره و چندباره شوی. نوشته‌ات را با صدای بلند برای خودت بخوان؛ این یکی از بهترین راه‌های اصلاح متن است: «آیا راحت خوانده می‌شود؟ خیلی طولانی نشده است؟ زیادی کوتاه نیست؟ کلماتش صمیمانه و قشنگ هستند؟ داستان کامل است؟ حرف تکراری و اضافه ندارد؟» بهتر است متن را به یکی دو نفر بدهی تا بخوانند و نظرشان را بگویند. شاید لازم باشد دوباره آن را بازنویسی و اصلاح کنی. امیدوارم از داشتن اولین نسخه زندگی‌نامه خودنوشت لذت ببری!



جشن تولد سیاره‌ای

اگر توی سیاره‌های دیگر منظومه شمسی کسی زندگی می‌کرد، جشن تولدش چطور می‌شد؟

یک روز: یک بار گردش سیاره به دور خودش
یک سال: یک بار گردش سیاره به دور خورشید

عطارد
یک روز = $58/67$ روز زمینی
یک سال = 88 روز زمینی
سال عطارد = 1.49 سال عطارد

هر سال در عطارد تقریباً یک روز و نیم بیشتر طول نمی‌کشد. یعنی عطاردی‌ها تقریباً هر یک روز و نیم یک سال پیرتر می‌شوند. اگر یک خواهر دوقلو داشتی که به جای زمین توی عطارد زندگی می‌کرد، در حالی که او از نگاه خودش هر یک روز و نیم، یک سال پیر می‌شد، از منظر شما که توی زمین هستی هر سال او بیش از چهار سال بزرگتر شده بود.



زهره

یک روز = 243 روز زمینی
یک سال = حدود 225 روز زمینی
سال زهره = 0.92 روز زهره

مریخ

یک روز = $1/04$ روز زمینی (حدود ۲۵ ساعت)
یک سال = 687 روز زمینی
سال مریخ = 660.5 روز عطارد

ما و مریخی‌ها تقریباً روز و شب را مثل هم تجربه می‌کنیم اما آنها دیرتر بزرگ می‌شوند. آنها تقریباً 660 روز یک بار نوبت به جشن تولد سالیانه‌شان می‌رسد. اگر مادر بزرگت بعد از تولدت به مریخ می‌رفت، شما هر سال زمینی یک سال بزرگ‌تر می‌شدی اما مادر بزرگت تقریباً هر دو سال، یک سال بزرگ‌تر می‌شد. حساب کن بعد از چند سال تو و مادر بزرگت مریخ‌نشینت هم سن می‌شدید؟

خیلی عجیب است! هر سال در زهره کوتاه‌تر از یک روز است. یعنی هنوز یک روز تمام نشده، یک سال گذشته است. ساکنان زهره یک سال پیر می‌شوند اما هنوز یک شبانه روز را کامل پشت سر نگذاشته‌اند. اگر یک برادر دوقلو توی زهره داشتی او هر روز احساس می‌کرد بیش از یک سال پیر شده است اما از منظر شما او در هر سال به اندازه چهار ماه و بیست روز از شما بزرگتر شده بود.

مشتری

یک روز = $0/42$ روز زمینی (۱۰ ساعت)
یک سال = 4333 روز زمینی
سال مشتری = 10316 روز مشتری
اگر یک دوست داشتی که ساکن مشتری بود، باید روزی دوبار برایش سلام صبح به خیر می‌فرستادی، به جایش او یازده بار تولدت را تبریک می‌گفت تا یک بار نوبت تو برسد که بگویی تولدت مبارک دوست خوبم.

اورانوس

یک روز = $0/71$ روز زمینی (حدود ۱۷ ساعت)
یک سال = 30687 روز زمینی
سال اورانوس = 43221 روز اورانوس
الان می‌توانم از خنده منفجر بشوم. فکر می‌کنم اگر یک پدربزرگ ۸۰ ساله اگر بعد از تولد نوه‌اش ناگهان می‌پرید و روی اورانوس زندگی می‌کرد. وقتی می‌خواست تولد ۸۱ سالگی‌اش را در اورانوس جشن بگیرد، نوه‌اش ۸۴ سال را هم گذرانده بود!

نپتون

یک روز = $0/67$ روز زمینی (۱۶ ساعت)
یک سال = 60190 روز زمینی
سال نپتون = 89835 روز نپتون
حالا خودت حساب کن اگر کسی که خیلی دوستش داری، همین الان می‌رفت و در سیاره نپتون زندگی می‌کرد؛ تا او بخواهد یک سال به سنش اضافه شود، تو چند سال بزرگتر شده‌ای؟
سن خودت در زمین:
سن کسی که دوستش داری در نپتون:

زحل

یک روز = $0/46$ روز زمینی (حدود ۱۱ ساعت)
یک سال = 10756 روز زمینی
سال زحل = 29477 روز زحل
فکرش را بکن! اگر مادری که ۲۸ سال سن دارد، بعد از تولد فرزندش ناگهان سر از سیاره زحل دریاورد. تا او بخواهد ۲۹ سالش بشود، فرزندش که توی زمین بوده است رسیده به نزدیک ۳۰ سالگی و تقریباً از مادرش کمی هم بزرگتر شده است. دنیای عجیبی می‌شود، نه؟!

پلوتون

یک روز = حدود ۶ روز زمینی
یک سال = 90520 روز زمینی
سال پلوتون = 14199 روز پلوتون
رفتار پلوتون کمی عجیب نشد؟ در حالی که از نظر زمینی یک سالش خیلی طولانی‌تر از نپتون است اما تعداد روزهای سال پلوتون خیلی کمتر از نپتون است. یعنی سرعت چرخیدن به دور خودش خیلی کند شد!

این تصویرها را رنگ کن

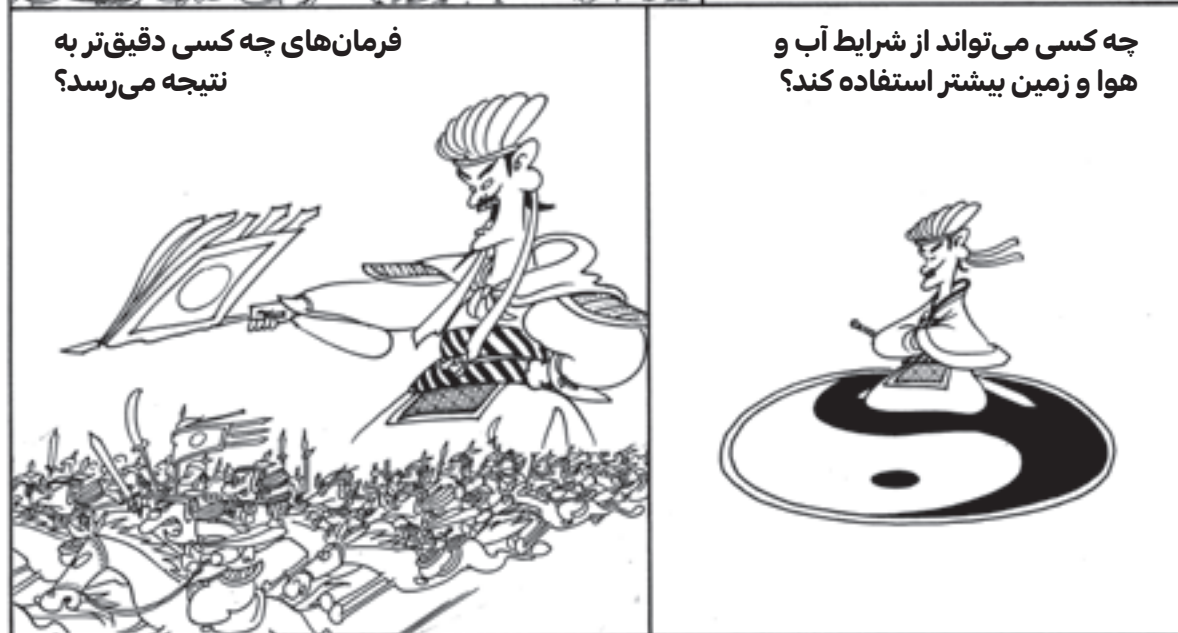
هنر جنگ‌گیران

بخش سوم

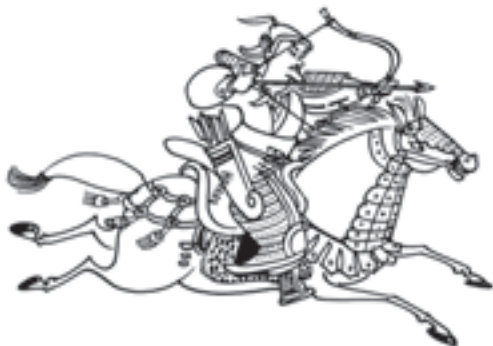
محاسبه یا برآورد



خواندیم که هنر جنگ کتاب
مهمی برای برنامه‌ریزی است.
بخش اول کتاب می‌گوید
برای انجام کار باید اول
شرایط را بررسی کنیم. ۵ نیاز
اولیه برای برنامه‌ریزی جنگ
اخلاق (آیا واقعاً باید این کار را
انجام دهیم؟)، آسمان (شرایط
محیطی)، زمین (امکاناتی
که داریم)، فرمانده (مدیر) و
قانون (اصولی که همه بدانند
وظیفه دارند آن را رعایت
کنند) است.



ارتش چه کسی قوی تر است؟



پادشاهها و مجازاتهای کدام ارتش
عادلانه تر و سخت تر است؟



سربازان کدام طرف
بهرتر آموزش دیده اند؟



از این مقایسه ها، می توانیم
پیش بینی کنیم که چه کسی
برنده و چه کسی بازنده
خواهد شد.



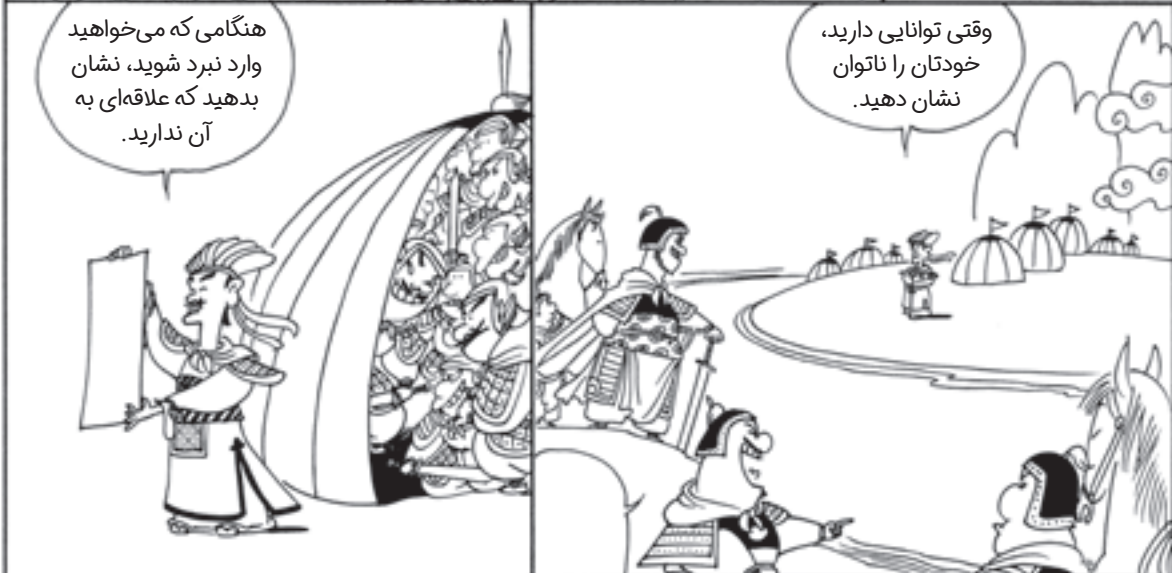
فریب کاری

جنگ هنر فریب کاری است.
استفاده از روش ها و حرکات
هوشمندانه ای که همیشه در
حال تغییر هستند.



وقتی توانایی دارید،
خودتان را ناتوان
نشان دهید.

هنگامی که می خواهید
وارد نبرد شوید، نشان
بدهید که علاقه ای به
آن ندارید.



هنگامی که به هدف نزدیک
هستید، خودتان را دور
نشان بدهید.

هنگام حمله به نقطه دور،
نشان بدهید که قرار است به
جای نزدیکی حمله کنید.



استفاده از دشمن

دشمن را با یک برتری کوچک فریب دهید. در میان دشمن بی‌نظمی ایجاد کنید، و هنگامی که هرج و مرج به اوج رسید، حمله کنید. هنگامی که دشمن هیچ نقطه ضعفی نشان نمی‌دهد، طرف خود را بیشتر آماده کنید. هنگامی که دشمن قوی است، از او دور شوید. طعنه زدن به دشمن باعث خشمش می‌شود. اگر خودتان را ضعیف نشان دهید، دشمن اعتماد به نفس غیرواقعی و بیش از حد پیدا می‌کند. وقتی دشمن نیاز به استراحت دارد، او را ناچار به فعالیت کنید. هنگامی که دشمن متحد شد، به دنبال ایجاد تفرقه باشید.



زمانی که او آماده نیست، حمله و غافلگیرش کنید. اینها راه‌هایی برای پیروزی هستند و هیچ‌کس نباید از آنها خبر داشته باشد.





قبل از شروع جنگ (کار)، ابتدا به خلوت خود بروید و نقاط قوت و ضعف هر طرف را محاسبه کنید.

برآورد امکان موفقیت



کسی شکست می خورد که قدرت های کمتری دارد.



کسی پیروز خواهد بود که قدرت های بیشتری دارد.



اگر به این صورت بررسی شود، می توانیم برنده و بازنده را پیش بینی کنیم.



با محاسبات صحیح می توان در جنگ پیروز شد. شما نمی توانید با محاسبات نادرست برنده شوید، چه رسد به این که اصلاً برآوردی نداشته باشید.

این داستان ادامه دارد



چرا شوخی مهم است؟

طنز با مغز ما چه می‌کند که می‌خندیم؟

شوخی و طنز اغلب بیهوده و بی‌اهمیت در نظر گرفته می‌شود. چون جدی نیستند! اما بی‌اهمیت دانستن شوخ طبعی، اشتباه است. شوخی، جایگاه مهمی در رفتار انسان دارد.

شوخ طبعی یک رفتار اجتماعی است:

احتمال خندیدن ما با دیگران ۳۰ برابر

بیشتر از تنهایی است. شوخ طبعی

به شدت باعث جذب شدن افراد به

همدیگر می‌شود. شوخ طبعی روش مغز

برای نشان دادن قدرت و موفقیت است،

مثل شاخ گوزن که نشان دهنده قدرت و

جذابیت او در گله است. همچنین، شوخ طبعی

و خنده تسکین دهنده استرس و برای سلامتی

مفید است.

اما، در مغز ما چه اتفاقی می‌افتد؟ چرا ما به

چیزهایی که از ظاهراً بی‌معنی هستند، با این شکل

قدرتمند و مفید پاسخ می‌دهیم؟

دانشمندان سال‌ها را صرف مطالعه این موضوع

کرده‌اند. شوخی‌ها می‌توانند شکل‌های مختلفی

داشته باشند: جوک‌های موقعیت، جوک‌های زبانی،

جوک‌های تصویری و غیره. مهم‌ترین شوخی «جناس»

است. جناس یعنی هم جنس بودن. در ادبیات وقتی





دو کلمه مثل هم یا شبیه به هم نوشته و خوانده می‌شوند اما معنای متفاوتی دارند، می‌گویید این دو کلمه جناس دارند. مثلاً: «یک حس بدی بهم دست داد، ولی من باهاش دست ندادم ضایع شد!» می‌دانیم که دست دادن یک حالت و دست دادن دو نفر شبیه هم نوشته می‌شوند اما معنای متفاوتی دارند. در این شوخی کوتاه، دست ندادن با حس بد، هم شوخی جناسی را نشان می‌دهد و هم شوخی با حس بد و این که بابت تفاوتی می‌شود از آن گذشت. ممکن است ما واقعاً به آنها نخندیم، اما سادگی و آشنایی آنها به این معنی است که اکثر مردم، طنز هر چند ضعیف آن را تشخیص می‌دهند. بنابراین، فرآیندهای شوخ‌طبعی مغز درگیر آن می‌شود. اما شوخ‌طبعی در کدام بخش مغز شناخته می‌شود؟ طبق مطالعه، همه جا. به این دلیل که جوک‌ها معمولاً در بردارنده بسیاری از: عناصر حسی، زبان، حافظه، احساسات، تجزیه و تحلیل و غیره است. اینها توسط مناطق متفاوت مغز دریافت می‌شوند.

نتیجه این فعالیت‌ها در بخش خاصی از مغز جمع می‌شود که ناهماهنگی را شناسایی و برطرف می‌کند. مغز ما می‌داند که چیزها، چگونه باید کار کنند. اما، در دنیای واقعی، بسیاری از چیزها همان‌طور که انتظار داریم انجام نمی‌شود. مغز ما غیرعادی بودن را تشخیص می‌دهد و آن را به عنوان خطر تشخیص می‌دهد و بلافاصله شروع می‌کند به تلاش برای شناختن و عادی‌سازی یا اصلاح آن. وقتی مغز ما این بازی ساده با مفاهیم را درک می‌کند، خیالش راحت می‌شود که خطر برطرف شده است. البته چیز جدیدی هم یاد گرفته و قوی‌تر شده است. بنابراین، احساس می‌کند پاداش رو به رو شدن با خطر را گرفته است.

شوخ‌طبعی به خاطر غافلگیرکننده، غیرمنتظره بودن و راه حل ساده‌اش مغز را خوشحال می‌کند و برای آن مفید است. البته اگر ناهماهنگی حل نشود، طنز وجود ندارد. مثلاً اگر شوخی بالا این‌طور بود «یک حس بدی بهم دست داد، زرافه طلایی هویج خورد!» نه خنده‌ای وجود داشت و نه پاداشی!

حل ناهماهنگی بخش کلیدی طنز است و اگر ناهماهنگی قبلاً برطرف شده باشد، باز هم خنده و پاداشی در کار نیست!

حرفه مخفی را حدس بزن!

مهارت‌های خودت را آزمایش کن و لذت ببر! در این بازی «رازدار» یک حرفه مخفی در ذهن خود دارد و شما باید با استفاده از سوالات و سرنخ‌هایی که به شما می‌دهد متوجه شوید که حرفه‌اش چیست. برای کم کردن احتمالات، سؤالاتی بپرس که جوابش بله یا خیر باشد. از مهارت‌هایت برای حدس زدن، استفاده کن!

چطور بازی کنیم

یک بازیکن «رازدار» است و در ذهن خود حرفه‌ای را انتخاب می‌کند.

بازیکنان دیگر به نوبت سؤالاتی که جوابش بله یا خیر باشد، می‌پرسند تا حرفه مخفی را حدس بزنند.

بازیکن اول با پرسیدن یک سوال شروع می‌کند، مانند «آیا با حیوانات کار می‌کنی؟»، «رازدار» با یک «بله» یا «خیر» پاسخ می‌دهد.

سؤالات تا زمانی ادامه می‌یابد که یک نفر حرفه «رازدار» را درست حدس بزند.

برنده «رازدار» بعدی می‌شود.

بازی را می‌توان آن قدر ادامه داد تا همه بازیکنان حداقل یک بار «رازدار» باشند.

برنده بازی کسی است که بیشتر از بقیه «رازدار» شده باشد.

نمونه سوالات

۱. آیا برای محل کار لباس مخصوص می‌پوشی؟
۲. آیا در شغل خودت با اعداد کار می‌کنی؟
۳. شغل شما معمولاً در داخل خانه است؟
۴. آیا در شغل خودت با کودکان کار می‌کنی؟
۵. آیا شغل شما نیاز به مسافرت دارد؟
۶. آیا با حیوانات کار می‌کنی؟
۷. آیا شغل شما مربوط به فناوری است؟
۸. آیا شغل شما از نظر فیزیکی سخت است؟
۹. آیا با غذا کار می‌کنی؟
۱۰. آیا فعالیت شما بیشتر در فضای باز است؟
۱۱. آیا شغل شما به تحصیلات یا گواهینامه خاصی نیاز دارد؟
۱۲. شغل شما نیاز به خلاقیت و تخیل دارد؟
۱۳. شغل شما مربوط به سلامت است؟
۱۴. آیا شغل شما مربوط به اجرای قانون است؟
۱۵. آیا با ابزار یا ماشین‌آلات کار می‌کنی؟
۱۶. آیا باید سخنرانی انجام دهی؟
۱۷. آیا در شغل خودت با پول سرو کار داری؟
۱۸. آیا با منابع طبیعی کار می‌کنی؟
۱۹. آیا باید بر کار دیگران نظارت کنی؟
۲۰. آیا با مشتریان کار می‌کنی؟



قایق‌ران



پرتونگار



ساعت‌ساز



پرستار



نجات‌غریق



بافنده



قاضی



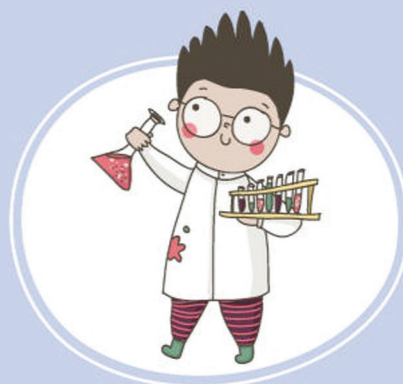
مدرس



نوازنده



پزشک



شیمی‌دان



هزاره



دندان‌پزشک



برنامه‌نویس



سوزن‌بان



بازیگر

خند و خفا

هدهد سفید ویژه کودکان و نوجوانان کتابخوان ایران زمین

به همت نهاد کتابخانه های عمومی کشور



نهاد کتابخانه های عمومی کشور